

پرش ها و پانچ ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصوبه‌ها شیخ خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

عقاید؛ شناخت خلفاء خداوند؛ مهدی؛ نشانه‌های ظهور مهدی و فتنه‌های آخر الزمان

بسم الله الرحمن الرحيم

پرسش

نویسنده: سعید

تاریخ: ۱۳۹۳/۱۰/۱۳

نظر جناب منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی درباره‌ی مدّعیانی که در حال حاضر، خود را با استناد به برخی خواب‌ها و اخبار واحد، فرزند، نایب و فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام می‌شمارند، چیست؟

پاسخ

تاریخ: ۱۳۹۳/۱۰/۱۳

وجود نایب یا فرستاده یا فرزند برای امام مهدی علیه السلام، عقلاً یا شرعاً محال نیست؛ چراکه امام مهدی علیه السلام، بنا بر قول به وجودش در حال حاضر، بشری مانند سایر مردم است و تبعاً می‌تواند مانند هر یک از آنان، برای انجام برخی کارهای خود، نایبی بگیرد یا کسی را بفرستد یا همسری اختیار کند که برایش فرزندی بیاورد، ولی با توجه به اینکه نایب بودن یا فرستاده بودن یا فرزند بودن کسی برای دیگری، بر خلاف اصل است، مدّعی آن باید آن را با دلیل معتبر شرعی اثبات کند و روشن است که خواب یا خبر واحد، دلیل معتبر شرعی محسوب نمی‌شود؛ زیرا در قرآن و سنت، چیزی دالّ بر جواز اخذ به خواب برای قبول دعاوی مردم هنگامی که بین‌های ندارند یا بین‌ه علیه آنان است، وجود ندارد و از قاضی پذیرفته نمی‌شود که بدون بین‌ه یا بر خلاف آن حکم کند، با این عذر که خواب دیده است. بدین سان کسی نمی‌تواند به چیزی که حجّتی از عقل و شرع برای آن وجود ندارد معتقد شود یا عمل کند با این استدلال که در خواب چیزی دالّ بر آن دیده است و این چیزی است که به صراحت در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است؛ چنانکه فرموده‌اند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يُرَى فِي النَّوْمِ»^۱؛ «هرآینه دین خداوند استوارتر از این است که در خواب دیده شود». تنها مستثنا برای آن، چیزی است که معصوم می‌بیند؛ مانند چیزی که ابراهیم علیه السلام دید، هنگامی که فرمود: «يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَأَنْظِرْ مَاذَا تَرَى» قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ^۲

۱. الکافی للکلینی، ج ۳، ص ۴۸۲؛ علل الشرائع لابن بابویه، ج ۲، ص ۳۱۲

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»؛ «ای پسر من! من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس بنگر که نظرت چیست، گفت: ای پدر! کاری که به آن امر می شوی را انجام بده، ان شاء الله من را از صابران خواهی یافت» و چیزی که غیر معصوم می بیند ولی معصوم تعبیر می کند؛ مانند چیزی که فرعون دید و یوسف علیه السلام تعبیر کرد، هنگامی که فرستاده به او گفت: ﴿يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَيْكَ النَّاسَ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ»؛ «یوسف ای صدیق! ما را درباره ی هفت گاو فربه فتوا بده که هفت گاو لاغر آن ها را می خورند و درباره ی هفت خوشه ی سبز و باقی خشکیده، باشد که من به نزد مردم بازگردم و باشد که آنان دریابند. گفت: هفت سال به سختی کار می کنید، پس هر چه برداشت می کنید را در خوشه اش بگذارید مگر اندکی که می خورید». بنابراین، خواب های دیگر که مردم می بینند یا تعبیر می کنند اعتباری ندارند و حداکثر موجب ظن می شوند؛ همچنانکه اخبار واحد نیز ظنی الصدورند و از این رو، اخذ به آن ها در چیزی که به دین مربوط می شود، جایز نیست؛ به دلیل سخن خداوند که فرموده است: ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾؛ «هرآینه ظن چیزی را از حق بی نیاز نمی کند». بر این اساس، مدعیانی که در حال حاضر، خود را با استناد به برخی خواب ها و اخبار واحد، فرزند، نایب و فرستاده ی امام مهدی علیه السلام می شمارند، ادعایی می کنند که تصدیق آن شرعاً ممکن نیست. این در صورتی است که سایر سخنان و کارهاشان مشتمل بر چیزی نباشد که بطلان آن عقلاً و شرعاً معلوم است، ولی اگر سایر سخنان و کارهاشان مشتمل بر چیزی باشد که بطلان آن عقلاً و شرعاً معلوم است، جایی برای بحث درباره ی وجوب تکذیب آنان نیست؛ زیرا محال است که امام مهدی علیه السلام چنین گمراهانی را نایب یا فرستاده ی خود قرار دهد تا مردم را با سخنان و کارهای باطل خود گمراه کنند و اگر آنان به راستی فرزند او بودند، مانند فرزند نوح علیه السلام بودند که خداوند درباره اش فرموده است: ﴿يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾؛ «ای نوح! او از خانواده ی تو نیست؛ چراکه کاری ناشایست کرده است».

حاصل آنکه تصدیق این قبیل مدعیان و تبعیت از آنان وجهی ندارد، بلکه دفع شرشان بر هر مسلمانی که متمکن از آن باشد واجب است؛ چراکه این قبیل مدعیان، خواه دروغ گویانی حيله گر و خواه بیمارانی روانی باشند، با دعاوی بی اساس و تعالیم باطل خود، شعائر اسلام را لوٹ می کنند و مایه ی وهن دین می شوند و مسلمانان را به شبهه و سوء ظن می اندازند، تا جایی که حق را بعد از ظهور آن، از باطل تشخیص نمی دهند و معجزه را بعد از مشاهده ی آن، از سحر در نمی یابند

۱. الصّافّات / ۱۰۲

۲. یوسف / ۴۶-۴۷

۳. یونس / ۳۶

۴. هود / ۴۶

و به حدی از بدبینی و پیش‌داوری می‌رسند که مهدی را نیز بعد از خروج او، دروغ‌گویی دیگر از دروغ‌گویان می‌پندارند و این نخواهد بود مگر به سبب فتنه‌ای که این فرزندان شیطان برانگیخته‌اند؛ زیرا آنان هیچ آیت و حدیثی را باقی نگذاشته‌اند مگر آنکه بر خود تطبیق داده‌اند و هیچ معجزه و علامتی را باقی نگذاشته‌اند مگر آنکه به خود نسبت داده‌اند، پس گوش مسلمانان را از همه‌ی آن‌ها پر ساخته‌اند تا دیگر رغبتی در شنیدن مانند آن‌ها نداشته باشند و هر چیزی از سنخ آن‌ها را بدون تأمل و بررسی انکار کنند و بدین سان از شناخت مهدی بعد از ظهورش باز مانند و چه بسا از روی جهل و بی‌خبری در برابرش بایستند! بی‌گمان این نقشه‌ی شیطان برای پیشگیری از شناخت مهدی بوده است که در حال حاضر، از طریق فرزندان شومش در برخی ممالک اسلامی مانند ایران و عراق، اجرا می‌شود.

خداوند نابود کند مدعیان دروغین را که بزرگ‌ترین دشمنان مهدی و بزرگ‌ترین دشمنان یاران راستین او هستند که بدون ادعا یا سخنی باطل به سوییش فرا می‌خوانند؛ چراکه این نابکاران، با نامیدن خود به نام‌های آنان و بازی کردن با واژگان کلیدی‌شان و ایجاد تشابهات ظاهری با آنان برای فریفتن عوام، گفتمان آنان را به ابتذال می‌کشند و مردم را از دعوت‌شان متنفر می‌سازند و اصلاح امور مسلمین و اقامه‌ی اسلام خالص و کامل را برایشان بی‌نهایت سخت می‌گردانند؛ مانند داستان چوپان دروغگو که بارها ادعایی دروغین را به گوش مردم رساند و دعوتی باطل را برایشان تکرار کرد، تا آن گاه که دیگر حساسیت خود نسبت به چنین ادعایی را از دست دادند و اعتمادی به چنین دعوتی برایشان نماند و چنان شدند که دیگر اعتنایی به فریاد هیچ چوپانی نمی‌کنند هر چند راستگو باشد!

پس خداوند لعنت کند مدعیان دروغین را و شرّ آنان را از سر دین خود و خلیفه‌ی خود مهدی و زمینه‌ساز ظهور خلیفه‌ی خود منصور که بی‌هیچ ادعا و سخن باطلی به سوی او دعوت می‌کند، دفع فرماید و به عموم مسلمانان توفیق شناخت حق از باطل و صحیح از غلط و راست از دروغ و حکمت از سفاهت را ارزانی دارد؛ چراکه ارحم الراحمین است.



تاریخ: ۱۳۹۳/۱۱/۲۷

نویسنده: سید

پرسش فرعی ۱

آیا جناب منصور هاشمی خراسانی، احمد الحسن را می‌شناسند؟ نظرشان در رابطه با او چیست؟
آیا او بر حق است یا نه؟ چرا؟ با تشکر



تاریخ: ۱۳۹۳/۱۱/۲۸

پاسخ به پرسش فرعی ۱

بر حق بودن یا بر حق نبودن کسی، چیزی نیست که بر پیشانی او نوشته باشد، بل چیزی است که به عقیده و عمل او بستگی دارد. اگر عقیده و عملش صحیح باشد، بر حق است، اگر چه مردم او را «دجال» بنامند و اگر عقیده و عملش صحیح نباشد، بر حق نیست، اگر چه مردم او را «پسر مهدی» بنامند و حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در کتاب شریف «بازگشت به اسلام»، عقیده و عمل صحیح را بر بنیاد ادله‌ی یقینی از کتاب خداوند و سنت متواتر پیامبر و عقل سلیم، تبیین فرموده است و تردیدی نیست که هر کس این کتاب شریف را مطالعه کند و سپس به عقاید شخص نامبرده بنگرد، جهالت را در آن‌ها آشکار و ضلالت را در آن‌ها نمایان می‌یابد، در حالی که بی‌تردید او اگر خود را نه «پسر مهدی» که «پسر خدا» بنامد نیز، تا هنگامی که عقیده‌ی صحیحی ندارد، از «فرزندان شیطان» است و خداوند درباره‌ی شیطان فرموده است: ﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾؛ «آیا او و فرزندانش را اولیائی به جای من می‌گیرید، در حالی که آنان دشمن شما هستند؟! بد جایگزینی برای ظالمانند!» پس وای بر این شخص و بر پیروان او از ننگی در زندگی دنیا و عذابی عظیم در آخرت، اگر از عقاید باطل خود بازنگردند و به سوی خداوند توبه‌ای نصوح نکنند و آنچه از دین مردم که خراب کرده‌اند را اصلاح ننمایند و به زمینه‌سازان راستین ظهور مهدی نپیوندند.

زمینه‌سازان راستین ظهور مهدی، جماعتی از اهل خراساند که با پرچم‌های سیاه در طلب مهدی بیرون آمده‌اند و با خلوص کامل و به دور از هر شرک و شبهه‌ای، به سوی او دعوت می‌کنند و رهبرشان منصور، عالمی صالح است که هیچ سخن ناروایی درباره‌ی خود نمی‌گوید. او مدعی نیست که مهدی است و مدعی نیست که فرزند اوست و مدعی نیست که نایب اوست و مدعی نیست که فرستاده‌ی اوست، ولی در عمل به سوی او فرا می‌خواند و در واقع برای ظهور او زمینه‌سازی می‌کند و هر کس که خداوند برایش خیری خواسته باشد، به سوی او می‌شتابد، اگر چه چهار دست و پا بر روی برف.

نویسنده: علی منتظر المهدی تاریخ: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶

پرسش فرعی ۲

بنده چند سالی درباره علائم ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطالعه داشته‌ام و مدتی است که پیگیر جریان شما در منطقه هستم و کتاب جناب منصور هاشمی خراسانی را به طور کامل خوانده‌ام و مطالب مخالفان ایشان را هم دیده‌ام و به این جمع‌بندی رسیده‌ام که ایشان

۱. الکهف / ۵۰

www.alkhorasani.com

بَیِّنَاتُ الظَّالِمِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ خَاسِرِينَ أَن يُعْرِضَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَأَن يُخَالِفُوا بِرِجَالِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَخَسِرُوا فِيهَا حَسِيرَاتٍ

بدون هیچ تردیدی بر حق است و همان صاحب پرچم‌های سیاه خراسانی است، چه خود را همان فرد بداند و چه خود را همان فرد نداند. منتها برای من چند شبهه وجود دارد که مانع می‌شود به ایشان ملحق شوم و استدعا دارم که ابتدا به این شبهاتم پاسخ دهید.

اول اینکه در روایتی آمده است که خراسانی و یمانی و سفیانی در یک سال و یک ماه و یک روز خروج می‌کنند و از میان آن‌ها یمانی به اجابت سزاوارتر است؛ چون به سوی امام مهدی دعوت می‌کند. این روایت باعث تحیر من و برخی دیگر از مردم شده؛ چراکه از یک طرف این سه نفر در یک روز خروج نکرده‌اند و از طرف دیگر هیچ کس در عمل به اندازه منصور هاشمی خراسانی به سوی امام مهدی دعوت نمی‌کند و دیگران در مقایسه با ایشان، همگی به سوی خودشان دعوت می‌کنند و این به فتنه‌ای برای منتظران تبدیل شده است!

دوم اینکه برخی پیروان احمد الحسن یمانی مدّعی هستند که حقانیت او را در خواب دیده‌اند، در حالی که اگر او حق باشد، منصور هاشمی خراسانی باطل می‌شود؛ چراکه او را تصدیق نمی‌کند. من با برخی از این افراد ارتباط دارم. آن‌ها هیچ دلیلی برای باطل بودن منصور هاشمی خراسانی جز مخالفتش با احمد الحسن ندارند! هر چند نقدهای بسیار ضعیفی دارند، ولی اصل انکارشان به خاطر این است که ایشان احمد الحسن را در توهم دانسته است. من فکر می‌کنم که اگر ایشان در برابر احمد الحسن موضع نمی‌گرفت، این‌ها ایشان را تأیید می‌کردند؛ چون سایر مواضع ایشان هیچ اشکالی ندارد و اصلاً قابل انکار نیست. البته قبول دارم که این‌ها مقداری حسادت هم دارند؛ چون سطح علمی جناب منصور خیلی بالاتر از سطح علمی احمد الحسن است، تا حدّی که مطلقاً قابل مقایسه نیست و همین باعث حسادت آن‌ها شده است، ولی با این حال فکر می‌کنم که دلیل اصلی مخالفت آن‌ها ردّ احمد الحسن توسط ایشان است.

سوم اینکه جناب منصور هاشمی خراسانی «البیعة لله» را شعار خود قرار داده است، در حالی که احمد الحسن هم که مورد تأیید ایشان نیست، همین شعار را می‌دهد و این برای برخی شبهه شده است. لطفاً درباره این ابهامات توضیحات کافی بدهید تا ان شاء الله باعث هدایت و بصیرت منتظران حضرت مهدی بشود؛ خصوصاً با توجه به اینکه تبلیغات منفی بر ضدّ شما در حال افزایش است.

تاریخ: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶

پاسخ به پرسش فرعی ۲

برادر گرامی!

لطفاً به توضیحات زیر توجه فرمایید:

اولاً شناخت حق در اسلام مبتنی بر یقین است؛ چراکه ظن در آن کافی شمرده نمی‌شود؛

چنانکه خداوند با صراحت فرموده است: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»؛ «هرآینه ظن چیزی را از حق کفایت نمی‌کند» و با این وصف، شناختی که مبتنی بر مبانی ظنی و وهمی است، گمراهی است؛ مانند شناخت اولویّت کسی برای اجابت، بر مبنای روایتی واحد؛ چراکه روایات واحد، مفید ظنّ اند و ظن در اسلام حجت نیست و حجت نبودن آن در عقاید محلّ اجماع است؛ چراکه قائلان به حجّیت ظن در احکام عملی، به لزوم یقین در عقاید نظری اقرار دارند و با این وصف، اعتقاد به اولویّت کسی برای اجابت بر مبنای روایتی واحد، بر خلاف اجماع مسلمانان است و با توجّه به مخالفت آن با کتاب خداوند، ظلماتی بر روی ظلمات دیگر شمرده می‌شود؛ چنانکه خداوند فرموده است: «ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ «تاریکی‌هایی که برخی بر روی برخی دیگرند، تا حدّی که چون دست خود را فراز آورد نزدیک نباشد که آن را ببیند و هر کس که خداوند برای او نوری قرار ندهد برای او نوری نیست». از اینجا دانسته می‌شود که اعتقاد به اولویّت «یمانی» برای اجابت با استناد به روایت واحد مورد اشاره، اعتقادی بی‌بنیاد و انحرافی است.

ثانیاً روایت حاکی از اولویّت «یمانی» به اجابت در مقایسه با «خراسانی»، فارغ از اینکه روایتی واحد و غیر یقینی است، روایتی مجعول و ساختگی است؛ چراکه تنها راوی آن، مردی موسوم به «حسن بن علی بن ابی حمزة البطائنی» است^۱ و او کذابی خبیث و ملعون است که به دشمنی با امامانی از اهل بیت شهرت دارد^۲. هر چند بخشی از روایت او، در روایت واحد و غیر یقینی دیگری آمده^۳، ولی آن نیز روایتی مرسل و ضعیف است و با این وصف، اعتقاد به مضمون روایت او، با هیچ یک از موازین علمی و عقلایی سازگار نیست، بلکه با توجّه به ناسازگاری آن با کتاب خداوند و اجماع مسلمانان، ظلماتی بر روی ظلماتی دیگر است.

ثالثاً روایت حاکی از اولویّت «یمانی» به اجابت در مقایسه با «خراسانی»، فارغ از اینکه روایتی واحد و ساختگی است، در تعارض آشکار با روایات متواتر و مشهوری است که با تأکید غریب و مدهش، اجابت «خراسانی» را بر هر مسلمانی واجب شمرده و از ضرورت شتافتن به سوی او اگر چه چهار دست و پا بر روی برف (حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ)، خبر داده است. این روایات که ائمه‌ی حدیث از سده‌ی یکم و دوم هجری، با طرق و اسناد متعدّد و صحیح، در سنن و مسانید خود آورده‌اند، تا حدّی بر وجوب بیعت با «خراسانی» تأکید دارند که نظیری برای آن در اسلام یافت نمی‌شود؛

۱. یونس / ۳۶

۲. النور / ۴۰

۳. نگاه کنید به: الغیبة للنعمانی، ص ۲۶۲.

۴. نگاه کنید به: رجال الکشی، ج ۲، ص ۸۲۷؛ رجال ابن الفضائری، ص ۵۱؛ رجال النجاشی، ص ۳۶؛ الفوائد الرجالية لبحر العلوم، ج ۳، ص ۵۰.

۵. نگاه کنید به: الإرشاد للمفید، ج ۲، ص ۳۷۵؛ الغیبة للطوسی، ص ۴۴۶.



چنانکه به عنوان نمونه، در روایتی آمده است: «إِذَا سَمِعْتَ الرَّايَاتِ السُّودَ مُقْبِلَةً مِنْ خُرَاسَانَ فَكُنْتُ فِي صُنْدُوقٍ مُقْفَلٍ عَلَيْكَ فَاكْسِرْ ذَلِكَ الْقُفْلَ وَذَلِكَ الصُّنْدُوقُ حَتَّى تُقْتَلَ تَحْتَهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَتَدْخِرْ حَتَّى تُقْتَلَ تَحْتَهَا»^۱؛ یعنی: «هنگامی که شنیدی پرچم‌های سیاه از خراسان روی آورده‌اند و تو آن هنگام در صندوقی قفل‌شده گرفتار بودی، آن قفل و آن صندوق را بشکن تا در زیر آن‌ها کشته شوی و اگر نتوانستی غلت بخور تا در زیر آن‌ها کشته شوی!» روشن است که تأکیدی بالاتر از این بر وجوب اجابت کسی متصور نیست و با این وصف، کسانی که این روایات متواتر، مشهور و اکید حاکی از وجوب اجابت «خراسانی» را نادیده می‌گیرند و روایتی واحد، ساختگی و منکر حاکی از وجوب اجابت «یمانی» را اخذ می‌کنند، عقل خود را از دست داده‌اند، بلکه به جنگ با خداوند و پیامبر او برخاسته‌اند! تردیدی نیست که خداوند و پیامبرش، به اجابت دو کس در زمانی واحد امر نمی‌کنند؛ چراکه چنین امری، قابل امتثال نیست و به اختلاف مسلمانان می‌انجامد و با این وصف، وجوب اجابت «یمانی» پس از ظهور پرچم‌های سیاه «خراسانی»، امکان ندارد و اعتقاد به آن، دروغ بستن بر خداوند و پیامبر او شمرده می‌شود و ناگزیر ظلماتی دیگر بر روی سه ظلمات پیشین است!

رابعاً در هیچ روایت صحیح و معتبری نیامده که اجابت مردی موسوم به «یمانی» بر مسلمانان واجب است؛ بلکه در هیچ روایت صحیح و معتبری نیامده که مردی موسوم به «یمانی» مردی صالح و از اهل حق است! زیرا همه‌ی روایات صحیح و معتبر، تنها به یاد کردن از او در میان علائم ظهور مهدی بسنده کرده‌اند و با این وصف، کسی که خود را «یمانی» می‌نامد، حتی اگر راست بگوید، نباید از مسلمانان توقع اجابت داشته باشد؛ چراکه اجابت «یمانی» بر مسلمانان واجب نیست؛ فارغ از آنکه در هیچ روایتی هر چند ضعیف و ساختگی نیامده است که «یمانی» از «عراق» ظهور می‌کند، بل صریحاً آمده است که او از «یمن» ظهور می‌کند^۲؛ همچنانکه در هیچ روایتی هر چند ضعیف و ساختگی نیامده است که او فرزند مهدی یا فرستاده‌ی او یا وزیر او یا وصی او یا امام مسلمانان است و جمع میان این دعاوی، جز تحکم در دروغ بستن بر خداوند و پیامبرش نیست! از اینجا دانسته می‌شود که اجابت کنندگان احمد الحسن بصری با عنوان «یمانی»، در ظلماتی بر روی ظلماتی بر روی ظلماتی بر روی ظلماتی دیگرند و در وراء این حجاب‌های ظلمانی، بهره‌ای از نور ندارند؛ تا جایی که چون دست خود را فراز می‌آورند نزدیک نیست که آن را ببینند و هر کس که خداوند برای او نوری قرار ندهد، برای او نوری نخواهد بود و با این وصف، بر آنان واجب است که هر چه زودتر از ظلمات خود بیرون آیند و به سوی نور بازگردند؛ چراکه اگر هر چه زودتر توبه نکنند و دست از اوهام خود برندارند، مجازات آنان توسط مهدی حتمی خواهد بود و هیچ عذری یا شفاعتی برای آنان پذیرفته نخواهد شد.

۱. کنز العمال للمتقی الهندی، ج ۱۱، ص ۲۷۸

۲. نگاه کنید به: کمال الدین وتمام النعمة لابن بابویه، ص ۳۲۸؛ فلاح السائل للسید بن طاووس، ص ۱۷۰.

خامساً فارغ از همه‌ی روایات و قطع نظر از اینکه چه کسی «خراسانی» و چه کسی «یمانی» است، چیزی که واقعیّتی عینی و مشهود است، دعوت منصور هاشمی خراسانی به سوی مهدی و دعوت احمد الحسن بصری به سوی خویشان است؛ زیرا منصور هاشمی خراسانی خود را امام مسلمانان نمی‌شمارد و نایب یا فرستاده‌ی مهدی نمی‌خواند و با القاب و عناوین خلفاء خداوند یاد نمی‌کند و از کسی برای خود بیعت نمی‌گیرد و به صورت عملی برای ظهور مهدی زمینه‌سازی می‌فرماید و خالص‌ترین و یقینی‌ترین علوم اسلام را تعلیم می‌دهد، در حالی که احمد الحسن بصری خود را امام مسلمانان می‌نامد و نایب و فرستاده‌ی مهدی می‌خواند و با القاب و عناوین خلفاء خداوند یاد می‌کند و از مسلمانان برای خود بیعت می‌گیرد و جز غلوّ در باره‌ی خود و خرافات در باره‌ی اسلام چیزی ترویج نمی‌دهد و با این وصف، روایتی که دعوت چنین یمانی‌ای را به سوی مهدی و دعوت چنین خراسانی‌ای را به سوی غیر مهدی می‌شمارد، کذب محض و خیره‌سری در برابر محسوس است و شایستگی آن را دارد که به پهنه‌ی دیوار زده شود؛ زیرا طبیعی است که عاقلان نمی‌توانند چیزی که با چشم خود مشاهده و با گوش خود استماع و با دست خود لمس می‌کنند را به خاطر روایتی واحد، ساختگی و منکر واگذارند و یقینیّات و عینیّات را با ظنّیات و وهمیّات نقض نمایند و کسانی که می‌توانند این کار را بکنند، سفیهانند.

سادساً دیدن حقانیت کسی در خواب، مادامی که با دیدن حقانیت او در بیداری همراه نباشد، کافی نیست؛ چراکه خواب از یک سو اصالت ظنّی و از سوی دیگر دلالت ظنّی دارد، در حالی که ظن بر روی ظن، ظلمات بر روی ظلمات است؛ با توجّه به اینکه از یک سو صادق بودن خواب به معنای صدور آن از جانب خداوند بدون دخالتی از جانب شیطان یا مزاج بیننده‌ی خواب، قطعی نیست، مگر اینکه معصومی آن را ببیند و از سوی دیگر دلالت آن به معنای تعبیر آن عاری از غلط و اشتباه، قطعی نیست، مگر اینکه معصومی آن را تأویل کند و با این وصف، غیر قطعی بر روی غیر قطعی، تاریکی بر روی تاریکی است که به گمراهی تفسیر می‌شود؛ چنانکه شیخ صالح سبزواری در شرح خود بر کتاب شریف «بازگشت به اسلام» به حکایت آموزنده‌ای در این باره اشاره کرده و فرموده است:

«شما ببینید انسان‌های گمراه و بدبختی را که با چه شور و حرارتی از حکومت غیر خداوند دفاع می‌کنند، در حالی که حکومت غیر خداوند با هیچ توجیهی، قابل دفاع نیست؛ یا انسان‌های سفیه و منحرفی را که با چه احساسات و عواطفی از یک مدّعی دروغگو و یاوه‌گو دفاع می‌کنند، در حالی که ادّعای او قابل اثبات عقلایی نیست! وقتی هم که نصیحت‌شان می‌کنید تنها پاسخشان به شما توهین و تهمت و سخنان نامربوط است؛ مثل اینکه می‌گویند شما احمق هستید که نمی‌فهمید! یا به کجا و کجا وصل هستید و سوء نیت دارید! یا چشم بصیرت و تجربه‌ی غیبی ندارید! یک نمونه‌ی عینی را نقل کنم که مایه‌ی عبرت است. به جوانی که مرید یکی از مدّعیان دروغین موسوم به

احمد الحسن بصری بود گفتم: با چه حجّتی این مرد را امام خود می‌دانی و در ردیف خلیفه‌ی خداوند قرار می‌دهی و با او بیعت می‌کنی و مال و جان و خانواده‌ات را به پایش می‌گذاری و با دشمنانش می‌جنگی و با دوستانش دوستی می‌کنی؟ پاسخ داد: به خاطر یک روایت! گفتم: این روایت که مبنای همه‌ی عقیده و عمل تو و دوستانت شده، از یک سو واحد است و راویان آن مجهول اند و با این وصف، به سختی باعث ظن می‌شود و از سوی دیگر بر این مرد انطباق ثابتی ندارد و ارتباطش با او قطعی نیست و با این وصف، عقیده و عمل تو مبتنی بر ظنّی بر روی ظنّ است، در حالی که ظنّ بر روی ظنّ، ظلماتی بر روی ظلمات است؛ چراکه ظن در اسلام حجّت نیست! شما گمان می‌کنید که چه پاسخی به من داد؟! گفت: این روایت و ارتباطش با این مرد قطعی است؛ چراکه من خواب دیده‌ام! گفتم: به این ترتیب، بدتر شد؛ چراکه تو ظنّ سومی را به دو ظنّ قبلی خود اضافه کردی و ظلماتی بر روی ظلماتی بر روی ظلمات شد! با توجّه به اینکه تعبیر خواب، قطعی نیست و ظنّی است، مگر اینکه توسط معصومی انجام بشود؛ مانند خوابی که ابراهیم دید و خود تعبیر کرد و خوابی که یوسف دید و یعقوب تعبیر کرد و خوابی که رسول الله دید و خداوند تعبیر کرد، نه خوابی که شمسی دید و صغری تعبیر کرد!! دیدم که ساکت شده است و چیزی نمی‌گوید! گفتم: حالا چطور می‌خواهی مردم را به عقیده و عملت دعوت کنی؟! با خوابت؟! گمان می‌کنید که چه پاسخی به من داد؟! گفت: این دیگر مشکل مردم است! مردم هم وظیفه دارند که خواب ببینند!! متوجّه شدم که جوانک سفیه است و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؛ لذا دیگر چیزی نگفتم و برایش دعا کردم! این را از باب مثال حکایت نمودم تا ببینید که موانع شناخت با انسان چه می‌کند و او را تا چه سطحی از گمراهی و بدبختی پرتاب می‌نماید!«^۱

آری، حقانیتی که در بیداری قابل اثبات نیست، تنها به کار خفتگان می‌آید؛ چراکه بیداران از کتاب خداوند و سنّت قطعی پیامبرش در روشنایی عقل تبعیت می‌کنند و خفتگان از خواب‌های آشفته و مغشوش خود که به صد تلقین و تحریف و تأویل نادرست آلوده است!

سابعاً حضرت منصور هاشمی خراسانی با باطل مدارا نمی‌کند و در برابر ضلالت ساکت نمی‌نشیند، هر چند همه‌ی مردم از اطراف او پراکنده شوند؛ چراکه او بر خلاف دیگران، به دنبال جمع کردن مردم به گرد خود نیست، بلکه به دنبال جمع کردن مردم به گرد دین خالص است و با این وصف، به دروغ و تملّق و مداهنه آلوده نمی‌شود و به کسی باج نمی‌دهد و از کسی رشوه نمی‌ستاند! چنانکه در وصف مرام خویش خطاب به گروهی از اصحابش فرمود:

۱. شرح ۱۱

«من با دادگری همزادم و تا بوده‌ام با کتاب و سنت بوده‌ام؛ نه پیش افتاده‌ام و نه وامانده‌ام و نه تردید کرده‌ام. هان! به خدا سوگند که اگر همه‌ی مردمان از من بپرند تا جایی که در زیر این خنگ گردون احدی با من نماند، هر آینه تردید ندارم که من یکی بر هدایتم و آن‌ها همه در ضلالت‌اند. آشنا باشید! من از مردمی هستم که سرزنش بداندیشی آن‌ها را از راه خدا باز ندارد و از ملامت ملامت‌گری نمی‌هراسند؛ گفتارشان گفتار راستان و کردارشان کردار درستان است؛ آنان که تا هستند رهنمای گمگشتگانند و در زنده کردن کتاب خداوند و سنت پیامبرش می‌کوشند؛ نه تکبر می‌ورزند و نه برتری می‌جویند؛ نه زیادت می‌خواهند و نه به خیانت می‌پردازند؛ نه حق را وا می‌گذارند و نه به باطل می‌گیرند؛ آنان که هیچ‌گاه خاطر به پلیدی نمی‌آلایند؛ نه چرب‌زبانی چاپلوس آنان را می‌فریبد و نه بریدن مردم آنان را می‌ترساند؛ دل‌هاشان پیوسته در محلّ اعلیٰ به پرواز است و لب‌هاشان همواره به قول احسن باز. هان! برای چیزی که در گرو لحظه‌هاست، شتاب نکنید؛ چراکه جوجه تا پر در نیآورده است نمی‌پرد و صاعقه تا برق زده است نمی‌غرزد»^۱.

این منصور هاشمی خراسانی است که تنها منادی حق و زمینه‌ساز ظهور مهدی است و کسانی که جز او هستند، طبل‌هایی خالی و فریادگرند و روح او را با ریخ آنان کاری نیست! وای بر کسانی که آنان را بر او مقدّم می‌دارند یا او را با آنان برابر می‌شمارند؛ چراکه آن‌ها از داوری خود بازخواست خواهند شد و بد کیفری در انتظار ظالمان است!

ثامناً کلمه‌ی «البیعة لله» مانند کلمه‌ی «لا إله إلا الله» است که شیعه و سنی و سلفی و مرجئی و قدری و خارجی می‌گویند، ولی باید دید که کدام یک از آنان با معرفت و کدام یک از روی جهالت می‌گوید! «البیعة لله» به معنای انحصار حاکمیت به خداوند است که در بیعت با خلیفه‌ی او در زمین تجلّی می‌یابد و با این وصف، کسانی که بیعت را برای خداوند می‌شمارند ولی به بیعت با خود فرا می‌خوانند، یا خود را خداوند می‌پندارند و یا خود را خلیفه‌ی خداوند می‌دانند و یا شعائر اسلام را به بازی می‌گیرند و در هر صورت، برای آنان کیفری سهمگین خواهد بود؛ کیفری که بخشیده نخواهد شد و تخفیف داده نخواهد شد و دیر یا زود بر آنان فرود خواهد آمد، مگر آنکه از کذب خود دست بردارند و از نفاق خود توبه کنند و به سوی اسلام خالص و کامل بازگردند؛ زیرا هنگامی که برخی نشانه‌های خداوند بیاید، ایمان کسی به او سود نمی‌رساند اگر پیش‌تر ایمان نیآورده باشد یا در ایمان خود خیری کسب نکرده باشد و عاقبت برای پرهیزکاران است.

پاسخ مستدلّ شما به پرسش و پاسخ فوق را چندین بار خواندم. خداوند جناب علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی را پاداش نیکو دهد که چنین یاران و شاگردان فرزانه‌ای را برای امام مهدی علیه السّلام تربیت کرده است. انصافاً دلایل شما از حیث علمی بسیار محکم و قانع‌کننده است و به نظر من دقیق‌ترین و بنیادی‌ترین دلایلی است که تاکنون در این باره نوشته شده است. من این دلایل را برای برخی طرفداران احمد الحسن ارسال کردم، ولی متأسفانه آن‌ها در اوهام خود غوطه‌ورند و به قدری متعصب و عامی هستند که با این قبیل دلایل قانع نمی‌شوند و در آن‌ها اندیشه نمی‌کنند و ظاهراً چیز زیادی هم از آن‌ها سر در نمی‌آورند! پاسخ آن‌ها به من این بود که برای ما دلیل نیاورید! ما به این دلایل کاری نداریم و تنها حدیث را حجت می‌دانیم! لذا این دلایل را رها کنید و اگر راست می‌گویید برای ما یک حدیث بیاورید که نشان دهد ما باید حجت خدا را با چیزی جز حدیث بشناسیم یا باید به جای پرچم یمانی از پرچم خراسانی پیروی کنیم! این‌ها می‌گویند که این قبیل دلایل ساخته‌ی آخوندها در حوزه‌های علمیه است و در اسلام فقط حدیث اعتبار دارد! حدیث هم صحیح و ضعیف ندارد یا نمی‌توان صحیح و ضعیف آن را با علم رجال تشخیص داد! البته منظورشان حدیث مربوط به پرچم یمانی است که از نظر علم رجال ضعیف محسوب می‌شود! لذا توقع این‌ها آن است که شما به جای این همه دلایل، یک حدیث بیاورید تا این‌ها به جای پرچم یمانی از پرچم خراسانی پیروی کنند!

به علاوه، این‌ها اقرار دارند که احمد الحسن برای اثبات ادعای خود معجزه‌ای ندارد، ولی معتقدند که برای شناخت حجت خداوند نیازی به معجزه نیست، بلکه وجود نص درباره‌ی او کافی است؛ همان طور که برای شناخت حجت‌های گذشته نیازی به معجزه نبود. بنابراین، حدیث مربوط به وصیت که شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت کرده، برای شناخت احمد الحسن به عنوان حجت خداوند و امام، مهدی، وصی، قائم آل محمد و منجی بشریت کافی است! در این حدیث آمده است که بعد از حضرت مهدی، دوازده مهدی دیگر هستند که نخستین آن‌ها سه نام دارد: عبد الله، احمد و مهدی و نام احمد الحسن هم احمد است و از اینجا معلوم می‌شود که همان شخص مذکور در روایت است و دلیلش هم این است که کسی پیش از او چنین ادعایی نکرده است و امکان ندارد که یک شخص دروغگو چنین ادعایی بکند؛ چون مستلزم گمراه شدن مردم با وصیت پیامبر است، در حالی که پیامبر فرموده است هر کس از وصیت من پیروی کند هرگز گمراه نمی‌شود! خصوصاً با توجه به حدیثی که کلینی در کتاب کافی آورده و در آن آمده است: «این امر را شخصی جز صاحبش ادعا نمی‌کند مگر اینکه خداوند عمر او را قطع می‌کند».

در حالی که این شخص هنوز زنده است و خداوند عمر او را قطع نکرده است و از اینجا معلوم می‌شود که صاحب این امر است! ضمناً این‌ها مدّعی هستند که حدیث وصیّت حدیث واحد نیست، بلکه حدیث متواتر است!

این‌ها مهم‌ترین مستمسک این افراد است که قابل ذکر بود و مستمسکات دیگرشان به قدری سست و عامیانه است که بسیاری از خودشان هم آن‌ها را قبول ندارند یا خیلی بر روی آن‌ها تأکید نمی‌کنند و به قول معروف بیشتر مصرف داخلی دارد! مثل خواب‌هایی که می‌گویند خود احمد الحسن دیده یا طرفدارانش دیده‌اند و استخاره‌هایی که خودش گرفته یا دیگران درباره‌ی او گرفته‌اند و خوب آمده است و دعوت او به مباحله و ادّعیای برخی که می‌گویند چیزی شبیه نام او یعنی «احمد» در دود آتشفشان ایسلند دیده شده و از اینجا معلوم می‌شود که او فرزند حضرت مهدی علیه السّلام و نیز یمانی موعود و امام، مهدی، وصی، قائم آل محمد و منجی عالم بشریّت است! بلکه معلوم می‌شود هر چیزی که او درباره‌ی خودش ادّعا کرده درست است؛ مثل اینکه ادّعا کرده است پدرش یعنی حضرت مهدی علیه السّلام (!) به او امر کرده است که بگوید: «من همان سنگی در دستان علی بن ابی طالب هستم که آن را انداخت تا کشتی نوح را با آن نجات دهد. بار دیگر با آن ابراهیم را از آتش نمرود نجات داد و بار دیگر با آن یونس را از شکم ماهی خلاص کرد. به وسیله‌ی آن با موسی سخن گفت و آن را عصایی برای شکافتن دریا و سپری برای داوود قرار داد، همان سپری که در روز اُحد از آن استفاده کرد و در صفّین آن را به دستش بست!!!» و ادّعا کرده او همان کسی است که به خاطر شباهتش با عیسی مسیح، به جای او به صلیب کشیده شده است!!!

حال تقاضا دارم که درباره‌ی تک تک این ادّعاها توضیح بفرمایید تا حجّت از هر جهت بر فریب‌خوردگان این شخص تمام شود و بسیاری‌شان که به خاطر جهل و زودباوری از این شخص پیروی می‌کنند به سوی حق باز گردند؛ چراکه هیچ کس در این زمان به اندازه‌ی شما با حق آشنا نیست و دیگران همه سر در گریبان حیرت فرو برده‌اند و ما واقعاً خوشوقت هستیم که شخصیتی مانند علامه منصور هاشمی خراسانی در میان ما حضور دارد و با گفتار فیصله‌کننده‌ی خود معضلات غامض ما را حل می‌کند و میان حق و باطل فرق می‌نهد و این در حالی است که متأسفانه مدّعیان دروغینی مانند احمد الحسن بصری باعث بدبینی شدید مردم نسبت به این بزرگوار و نهضت پاک و وزین ایشان برای زمینه‌سازی ظهور حضرت مهدی علیه السّلام شده‌اند و این واقعاً ظلم و جفای بزرگی است که این شیّادان در حق اسلام و در حق حضرت مهدی علیه السّلام کرده‌اند و ما واقعاً از این بابت شرمسار و متأسف هستیم.

با تشکر

برادر مؤمن!

کسانی که از این مرد بصری معروف به «یمانی» پیروی می‌کنند خود جاهل هستند و جاهلانه سخن می‌گویند و از ما نیز توقع دارند که علم خود را به خاطر جهل آنان واگذاریم و مانند آنان سخن بگوییم، در حالی که چنین چیزی ممکن نیست؛ چراکه عالمان هرگز مانند جاهلان سخن نمی‌گویند و از خواهش‌های آنان پیروی نمی‌کنند؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^۱؛ «بگو آیا کسانی که علم دارند با کسانی که علم ندارند برابرنند؟! تنها خردمندان در می‌یابند». البته ما هم اگر می‌خواستیم می‌توانستیم مانند آنان عمل کنیم و به مغالطه، تأویل و جوسازی روی بیاوریم تا عوام ساده‌دل و احساساتی را بفریبیم و به گرد خود جمع کنیم، ولی ترس ما از خداوند و التزاممان به کتاب او و سنت پیامبرش ما را از این کار باز می‌دارد و به گفتار سنجیده و مستدل وا می‌دارد، تا هر کسی که برای او عقلی هست از آن پیروی کند و هر کسی که در بند اهواء خویش است و «به دلایل کاری ندارد» از هر شیطان مریدی پیروی کند، تا خداوند آن دورا از هم جدا سازد و هر یک را در جایی که شایسته‌ی آن است قرار دهد؛ چنانکه فرموده است: ﴿لِيُمَيِّزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾^۲؛ «تا خداوند ناپاکان را از پاکان جدا کند و ناپاکان را بر روی یکدیگر قرار دهد، پس آنان را فشرده سازد و سپس در جهنم بگذارد! آنان همانا زیان‌کارانند».

با این مقدمه، توجه شما را به نکات زیر جلب می‌کنیم:

۱. معیار شناخت، عقل است که نخستین آفریده‌ی خداوند است و عقل هیچ ادعایی را تصدیق نمی‌کند تا آن گاه که با دلیل اثبات شود؛ چراکه ادعا گزاره‌ای مخالف با اصل و ظاهر است و با این وصف، تصدیق آن بدون دلیل معقول نیست و به تصدیق اکاذیب می‌انجامد. از این رو، اسلام نیز که دینی عقلانی است، هیچ ادعایی را بدون دلیل راست نمی‌داند؛ چنانکه در کتاب آن آمده است: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳؛ «بگو برهانتان را بیاورید اگر راست می‌گویید» و در سنت آن آمده است: «الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي»؛ «بیینه بر عهده‌ی ادعا کننده است» و این به معنای آن است که ادعای بدون دلیل را دروغ می‌داند. از این رو، هیچ پیامبری برای مردم نیامده مگر اینکه برای آنان از جانب خداوند «بیینه» به معنای «دلیلی آشکار» آورده؛ چنانکه خداوند فرموده است:

۱. الزمر / ۹
۲. الأنفال / ۳۷
۳. البقرة / ۱۱۱

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ»^۱؛ «هرآینه پیامبرانمان را با دلایل آشکار فرستاده ایم» و فرموده است: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ»^۲؛ «و هرآینه پیامبران ما با دلایل آشکار به نزدشان آمده اند» و فرموده است: «وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ»^۳؛ «و هرآینه پیامبران آنان با دلایل آشکار به نزدشان آمده اند». بنابراین، هر کسی که ادعایی می کند، موظف به آوردن دلیلی برای آن است و اگر دلیلی برای آن ندارد، غلط می کند که ادعا می کند و در نزد خداوند، دروغگوست.

۲. مراد از «دلیل» چیزی است که موجب علم عاقلان به صدق یک ادعا می شود؛ چراکه ظن در اسلام -خصوصاً در پیوند با عقاید- ارزشی ندارد و علم در آن ضروری است؛ چنانکه فرموده است: «قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ»^۴؛ «بگو آیا نزد شما علمی هست که آن را برای ما بیرون آورید؟ شما جز از ظن پیروی نمی کنید و جز تخمین نمی زنید» و فرموده است: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»^۵؛ «و بیشتر آنان جز از ظن پیروی نمی کنند، هرآینه ظن چیزی را از حق کفایت نمی کند، هرآینه خداوند به کاری که می کنند آگاه است». بنابراین، چیزهایی مانند خبر واحد، تأویل خبر، تعبیر خواب، تفأل به قرآن و نمردن در مجلس مباحله -اگر مجلسی منعقد شده باشد-، «دلیل» محسوب نمی شوند؛ چراکه در بهترین حالت، موجب ظن می شوند و ظن بنا بر کتاب خداوند، چیزی را از حق کفایت نمی کند و قابل پیروی نیست؛ خصوصاً در پیوند با عقیده به انتصاب کسی از جانب خداوند که مهم ترین اعتقاد پس از اعتقاد به خداوند و تغییر دهنده دنیا و آخرت است و از این رو، در نظر عاقلان به آشکارترین دلیل نیاز دارد و آن تنها «معجزه» و «نص» است؛ چراکه تنها «معجزه» و «نص» موجب علم به انتصاب کسی از جانب خداوند می شود؛ با توجه به اینکه «معجزه» به اقتضای عدم امکان وقوعی، عادی و اتفاقی اش تنها در ید خداوند است؛ چنانکه فرموده است: «قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»^۶؛ «بگو معجزات تنها نزد خداوندند» و از این رو، آوردن آن توسط دیگری متصل به درخواست مردم یا اعلام پیشین او یا به نحوی که تعلق و دلالتش بر او قطعی باشد، جز با اذن خداوند ممکن نیست؛ چنانکه فرموده است: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»^۷؛ «و هیچ پیامبری را نمی رسد که معجزه ای بیاورد مگر با اذن خداوند»، مانند معجزات موسی، عیسی و محمد علیهم السلام که خداوند در کتاب خود آن ها را یاد کرده و دلیل بر صدق ادعای آنان دانسته است؛

۱. الحديد / ۲۵

۲. المائدة / ۳۲

۳. الأعراف / ۱۰۱

۴. الأنعام / ۱۴۸

۵. یونس / ۳۶

۶. الأنعام / ۱۰۹

۷. الزعد / ۳۸

همچنانکه «نص» به معنای اعلام انتصاب کسی از جانب خداوند توسط کسی که انتصابش از جانب خداوند با «معجزه» معلوم شده است، موجب علم می‌شود؛ چنانکه به عنوان نمونه فرموده است: **«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»**؛ «و پیامبرشان به آنان گفت که خداوند برای شما طالوت را به عنوان حاکم برانگیخته است» و آن مبتنی بر معرفی مفهوم و مصداق کسی است که انتصاب او از جانب خداوند اعلام می‌شود؛ به این ترتیب که پیامبر از شخصی معروف در میان مردم مانند طالوت در میان قومش نام ببرد و او را منصوب از جانب خداوند اعلام کند، یا دست شخصی مانند علی بن ابی طالب را بگیرد و بالا بیاورد و با اشاره به او بفرماید: **«مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَهَذَا عَلِيٌّ وَلِيَّهُ»**؛ «هر کس من ولی او هستم این علی ولی اوست»، تا مفهوم و مصداق او هر دو برای مردم معلوم شود؛ با توجه به اینکه هر مفهوم کلی، قابل صدق بر مصادیق جزئی متعددی است؛ مانند مفهوم کلی «انسان» که قابل صدق بر زید و عمرو و بکر و غیره است و مفهوم کلی **«رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ يُقَالُ لَهُ الْمَهْدِيُّ»**؛ «مردی از نسل فاطمه که به او مهدی گفته می‌شود» که قابل صدق بر هر مرد فاطمی معروف به مهدی است و مفهوم کلی «خراسانی» که قابل صدق بر هر مردی از خراسان است و مفهوم کلی «یمانی» که قابل صدق بر هر مردی از یمن است و مفهوم کلی **«لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ: اسْمٌ كَاسِمِي وَاسْمٌ أَبِي وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَأَحْمَدُ وَالْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ»**؛ «برای او سه نام است: نامی مانند نام من و نام پدرم و آن عبد الله و احمد است و نام سوم مهدی» که قابل صدق بر هر مردی با این سه نام است و با این وصف، علم به این مفاهیم کلی برای علم به مصادیق جزئی آنها کافی نیست و تبعاً اعلام آنها بدون اعلام مصادیق جزئی‌شان «بیان» محسوب نمی‌شود، در حالی که عقاب بلا بیان قبیح است؛ فارغ از آنکه اکتفا به اعلام این مفاهیم کلی، إغراء به جهل است و إغراء به جهل از خداوند صادر نمی‌شود. بنابراین، خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اشخاصی منصوب در آخر الزمان، «نص» به شمار نمی‌رود و ناگزیر همه‌ی این اشخاص تنها با «معجزه» شناخته می‌شوند؛ چنانکه بنا بر اخبار متواتر، امام مهدی علیه السلام با «ندایی آسمانی» به عنوان نصی إعجاز‌آمیز از جانب خداوند بر مصداق او شناخته می‌شود؛ زیرا در زمان ظهور او که زمین از ظلم و جور پر شده است، صاحب معجزه‌ای ظاهر نیست تا او را با «نص» معرفی کند و با این وصف، برای شناخت او طریقی جز «معجزه» وجود ندارد و این از وجوه تمایز او با منصوبان پیشین خداوند پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا منصوبان پیشین خداوند پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی بودند که صاحب معجزه یا نصی ظاهر بود و می‌توانست آنها را با «نص» معرفی کند و این نکته‌ی مهمی است که حضرت علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

۱. البقرة / ۲۴۷

۲. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۹۴؛ مسند أحمد، ج ۵، ص ۳۵۰؛ السنّة لابن أبي عاصم، ص ۵۸۹؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۵، ص ۱۳۰؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۱۳۰

در مبحث «طریقه‌ی شناخت مهدی برای مردم» از کتاب شریف «بازگشت به اسلام»^۱ آن را به تفصیل تبیین فرموده است. از اینجا دانسته می‌شود که اگر کسی بدون آوردن «معجزه» با شرایط و خصوصیات مذکور، خود را یکی از اشخاص منصوب در آخر الزمان بشمارد، به طور قطع دروغگوست؛ مانند احمد الحسن بصری که بدون آوردن چنین معجزه‌ای، خود را نه «یکی از اشخاص منصوب در آخر الزمان»، بلکه همه‌ی آنان و چیزی بیشتر می‌شمارد (!) و با این وصف، شکی در دروغگو بودن او نیست.

۳. همه‌ی این‌ها در صورتی است که خبر رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی شخص منصوب در آخر الزمان، «متواتر» باشد؛ زیرا خبر غیر متواتر، تنها موجب ظن می‌شود و ظن بنا بر صریح کتاب خداوند، چیزی را از حق کفایت نمی‌کند و قابل پیروی نیست و با این وصف، مفهوم چنین شخصی را نیز به اثبات نمی‌رساند، تا چه رسد به مصداق او؛ مانند خبر رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی شخصی بعد از امام مهدی علیه السلام با سه نام عبد الله، احمد و مهدی که توسط مردی مجهول به نام «أحمد بن محمد بن الخلیل» از مردی مجهول به نام «جعفر بن أحمد مصری» از عمویش، از پدرش که هر دو مجهول هستند، روایت شده و خبری واحد، ضعیف و منکر است. این به معنای آن است که از یک سو شخصی بعد از امام مهدی علیه السلام با سه نام عبد الله، احمد و مهدی، مفهوم ندارد تا نوبت به مصداق او برسد و از سوی دیگر شناخت مصداق او جز از طریق «معجزه» یا «نص امام مهدی علیه السلام» بر او پس از ظهورش ممکن نیست و از اینجا دانسته می‌شود که ادعای احمد الحسن بصری معنا ندارد و مانند ادعای کسی است که خود را «قُنُوس» می‌شمارد!

۴. بدون شک احمد الحسن بصری نخستین مدّعی دروغین در حوزه‌ی مهدویت نیست؛ چراکه پیش از او مدّعیان دروغین بسیاری با نام‌های مختلف از جمله نام «احمد» ظهور کرده‌اند و با شیوه‌هایی مانند شیوه‌ی او به سوی آتش فرا خوانده‌اند، ولی شاید او نخستین مدّعی دروغینی باشد که به حدّی از تحکّم و قلدری رسیده که خود را بی‌نیاز از دلیل شمرده است؛ به این ترتیب که صدق ادعای خود را از صدق ادعای انبیا و اوصیا آشکارتر پنداشته و با «دوری باطل» مدّعی شده است که ادعای او دلیل بر صدق ادعای اوست، بی‌آنکه به دلیلی دیگر نیاز داشته باشد؛ «من ادّعا می‌کنم پس هستم!!» زیرا شیطان در نظرش زینت داده است که ممکن نیست کسی جز شخص مذکور در خبر رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را شخص مذکور در خبر رسیده از آن حضرت بشمارد و این در حالی است که همه‌ی مدّعیان دروغین، خود را اشخاص مذکور در اخبار رسیده از آن حضرت می‌شمارند و واضح است که در این جهت میان اخبار رسیده از آن حضرت و ادعای مدّعیان دروغین فرقی نیست!

اما «زخرف القول» این «کذاب» برای اثبات این «دور باطل»، مبتنی بر چهار «مغالطه‌ی آشکار» است:

یکم اینکه می‌گویند خبر رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی شخص بعد از امام مهدی علیه السلام با سه نام عبد الله، احمد و مهدی، یقینی است؛ چراکه اخبار رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی اوصیانش متواترند، در حالی که این جز مغالطه‌ای آشکار نیست؛ چراکه اخبار رسیده از آن حضرت درباره‌ی اوصیانش، مربوط به دوازده وصی او هستند و هیچ اشاره‌ای به شخص بعد از امام مهدی علیه السلام با سه نام عبد الله، احمد و مهدی ندارند و با این وصف، واضح است که خبر رسیده درباره‌ی این شخص از طریق یک راوی مجهول، متواتر نیست، بلکه مخالف با اخبار متواتر است! بنابراین، اخبار متواتر رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی دوازده وصی، بر صدق ادعای کسی که خود را وصی سیزدهم می‌شمارد دلالت نمی‌کند، بلکه بر کذب آن دلالت می‌کند و این واضح‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد! البته عجیب نیست که این مدعی دروغین برای اثبات ادعای خود به چیزی استناد می‌کند که نفی‌کننده‌ی ادعای اوست؛ زیرا او اگر سود و زیان خود را می‌شناخت چنین ادعایی نمی‌کرد، ولی تعجب از کسانی است که این استناد را از او می‌پذیرند! آنان به راستی که جاهلانند!

دوم اینکه می‌گویند کسی پیش از او چنین ادعایی نکرده و این دلیل بر صدق ادعای اوست، در حالی که این نیز جز مغالطه‌ای آشکار نیست؛ زیرا اولاً اینکه کسی پیش از او چنین ادعایی نکرده، خود ادعایی دیگر است که نیاز به دلیل دارد و تبعاً ادعایی دیگر نمی‌تواند ادعای او را اثبات کند! ثانیاً پیشی گرفتن از دیگران در یک کار، لزوماً به معنای درست بودن آن کار نیست، بلکه می‌تواند مصداق «أَسَسَ أَسَاسَ الظُّلُمِ» و رسیدن به مقام «أَشَقَى الْأُولَیْنَ» باشد؛ چنانکه خداوند به عنوان نمونه فرموده است: «وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ»؛ «و لوط هنگامی که به قومش گفت: هرآینه شما کار زشتی را انجام می‌دهید که احدی از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است». ثالثاً مسلم است که کسانی با نام «محمد» و غیره دست کم از قرن دوم هجری ادعای مهدویت داشته‌اند و با این وصف، نخستین کسی که ادعای مهدویت کرده، مهدی نبوده، تا نخستین کسی که ادعای وصی او بودن کرده است، وصی او باشد! بلکه در برخی روایات اهل بیت آمده است: «مَا خَرَجَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى خَرَجَ قَبْلَهُ خَمْسُونَ كَذَّابًا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كُلُّهُمْ يَدَّعِي أَنَّهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ»^۲؛ «موسی علیه السلام خروج نکرد تا آن گاه که پیش از او پنجاه کذاب از بنی اسرائیل خروج کردند که همگی ادعا داشتند موسی بن عمران هستند!» با این وصف، کسی که چنین مغالطه‌ی آشکاری می‌کند، جز مانند آن پنجاه کذاب بنی اسرائیل نیست!

۱. العنکبوت / ۲۸

۲. کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۱۴۷

سوم اینکه می‌گوید اگر دروغگویی بتواند خود را شخص بعد از امام مهدی علیه السلام بشمارد، «مستلزم گمراه شدن مردم با وصیت پیامبر است، در حالی که پیامبر فرموده است هر کس از وصیت من پیروی کند هرگز گمراه نمی‌شود!» روشن است که این نیز یک مغالطه‌ی آشکار است؛ زیرا قطع نظر از اینکه وصیت پیامبر درباره‌ی شخص بعد از امام مهدی علیه السلام ثابت نیست، «خود را شخص مذکور در وصیت پیامبر شمردن» غیر از «وصیت پیامبر» است و با این وصف، گمراه شدن مردم با آن به معنای گمراه شدن آنان با وصیت پیامبر نیست! به عبارت دیگر، هنگامی که دروغگویی خود را با استناد به وصیت پیامبر و بدون ارائه‌ی «معجزه» و «نص»، شخص بعد از امام مهدی علیه السلام می‌شمارد و مردم را گمراه می‌کند، وصیت پیامبر سبب گمراهی آنان نشده، بلکه دروغ دروغگو و اشتباه مردم سبب گمراهی آنان شده و واضح است که دروغ دروغگو و اشتباه مردم به پای پیامبر نوشته نمی‌شود؛ زیرا بدون شک بر خداوند واجب نیست که تکویناً دروغگو را از دروغ گفتن باز دارد؛ با توجه به اینکه آن بر خلاف سنت خداوند و بر خلاف اختیار انسان است، بل بر خداوند واجب است که از یک سو دروغگو را از دروغ گفتن و مردم را از گمراه شدن توسط او نهی کند و این کاری است که از طریق عقل و شرع انجام داده است و از سوی دیگر دروغگو را به سبب دروغ گفتن و مردم را به سبب گمراه شدن توسط او مجازات کند؛ چنانکه فرموده است:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾؛^۱ و چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد یا می‌گوید که به من وحی شده در حالی که چیزی به او وحی نشده است و کسی که می‌گوید مانند چیزی که خداوند نازل کرد را نازل می‌کنم؟! و اگر ستمکاران را در سختی‌های مرگ ببینی در حالی که فرشتگان دست‌های خود را فراز آورده‌اند و (به آنان می‌گویند:) جان‌هاتان را بیرون آورید! امروز به خاطر چیزی که به ناحق درباره‌ی خداوند می‌گفتید و در برابر آیات او تکبر می‌کردید عذاب خواری را کيفر داده می‌شوید» و فرموده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَصْلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛^۲ «هرآینه کسانی که از راه خداوند گمراه می‌شوند برایشان عذاب شدیدی است به سبب اینکه روز حساب را از یاد بردند». با این وصف، دروغ گفتن دروغگو و گمراه شدن مردم بر عهده‌ی خودشان است و به خداوند و پیامبرش نسبت داده نمی‌شود؛ چنانکه فرموده است: ﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَالِمٍ لِّلْعَبِيدِ﴾؛^۳ «آن به سبب چیزی است که دست‌های خودتان پیش فرستاده و خداوند ظلم کننده‌ی به بندگان نیست» و فرموده است: ﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛^۴

۱. الأنعام / ۹۳

۲. ص / ۲۶

۳. آل عمران / ۱۸۲

۴. النحل / ۳۳

«و خداوند به آنان ظلم نکرد، ولی آنان بودند که به خودشان ظلم کردند». از این رو، کسی که چنین مغالطه‌ی آشکاری کرده و کسی که آن را از او پذیرفته است، گناه خود را بر گردن پیامبر انداخته‌اند و بر خداوند دروغ بسته‌اند و تبعاً باید خود را برای عذابی خوار کننده و شدید آماده سازند.

چهارم اینکه با استناد به حدیثی در کتاب کافی^۱ مدعی می‌شود: «این امر را شخصی جز صاحب ادعا نمی‌کند مگر اینکه خداوند عمر او را قطع می‌کند» و سپس نتیجه می‌گیرد که او صاحب این امر است؛ چراکه این امر را ادعا کرده، ولی هنوز زنده است و خداوند عمرش را قطع نکرده است! در حالی که این نیز جز مغالطه‌ای آشکار نیست؛ زیرا این حدیثی واحد و ضعیف است که در سند آن مردی مجهول به نام «یحییٰ اُخو اَدیم» قرار دارد و با این وصف، موجب ظن هم نمی‌شود، در حالی که اگر موجب ظن هم بشود حجت نیست؛ چراکه بنا بر کتاب خداوند، ظن چیزی را از حق کفایت نمی‌کند، خصوصاً درباره‌ی عقاید که نیاز به یقین است. بل حق آن است که این حدیثی کذب و ساختگی است؛ چراکه بر خلاف کتاب خداوند و بر خلاف واقعیات عینی است؛ با توجه به اینکه کتاب خداوند مهلت یافتن کافران و ظالمان را دلیلی بر حَقانیت آنان ندانسته و فرموده است: **﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّي لَهُمْ لِيُذْذَبُوا إِنَّمَا لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾**^۲؛ «و کسانی که کافر شدند پندارند این که به آنان مهلت می‌دهیم برایشان خیر است! تنها برای این به آنان مهلت می‌دهیم که بر گناه بیفزایند و برای آنان عذابی خوار کننده است» و فرموده است: **﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ﴾**^۳؛ «و خداوند را از کاری که ظالمان می‌کنند غافل نپندار! جز این نیست که (عذاب) آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشم‌ها در آن خیره می‌شوند» و فرموده است: **﴿لَا يَغْرَتُكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَبُنَى الْمِهَادِ﴾**^۴؛ «مبادا گردش کسانی که کافر شدند در شهرها تو را بفریبد! این بهره‌ای اندک است و سپس جایگاهشان جهنم خواهد بود که بد جایگاهی است» و فرموده است: **﴿وَلَئِنْ أَخْرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لِّيَقُولَنَّ مَا يَحْبِسُهُ ۖ أَلَا يَوْمٌ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾**^۵؛ «و اگر عذاب را از آنان تا مدتی محدود به تأخیر بیندازیم می‌گویند که چه چیزی آن را باز داشته است؟! بدانید روزی که آنان را بیاید از آنان باز گردانده نمی‌شود و چیزی که آن را استهزاء می‌کردند بر آنان فرود می‌آید» و روشن است که هر حدیث مخالف با قرآن مزخرف است و از این رو، کافران، ظالمان و مدعیان دروغین بسیاری را می‌بینیم که بیش از احمد الحسن بصری

۱. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۷۳

۲. آل عمران / ۱۷۸

۳. ابراهیم / ۴۲

۴. آل عمران / ۱۹۶-۱۹۷

۵. هود / ۸

مهلت داده شده‌اند؛ مانند غلام احمد قادیانی (د. ۱۳۲۶ق) که نزدیک به ۳۵ سال با ادعای این امر به تبلیغ پرداخت و سپس با مرگ طبیعی از دنیا رفت و پیروان او در حال حاضر با نام «جماعت احمدیه»، از پیروان احمد الحسن بصری بیشترند!

۵. این اصل ادعاهای احمد الحسن بصری بر بنیاد حدیث وصیت بود که بطلان آن واضح شد، ولی بطلان سایر ادعاهای او مانند «امام بودن»، «قائم آل محمد بودن» و «منجی بشریت بودن» واضح‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد؛ چراکه از یک سو بنا بر روایات متواتر میان شیعه و اهل سنت، امامان در اسلام تنها دوازده تن هستند و اعتقاد به امام سیزدهم بر خلاف یقینیات و مسلمات اسلامی است و از سوی دیگر بنا بر خود حدیث وصیت نیز شخص بعد از امام مهدی علیه السلام، «امام» نیست، بلکه صرفاً یک «مهدی» به معنای شخصی هدایت‌یافته است؛ چنانکه در ضمن این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: «إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا... فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا»؛ «پس از من دوازده امام و پس از آنان دوازده مهدی خواهند بود... پس این‌ها دوازده امام هستند، سپس بعد از او دوازده مهدی خواهند بود». از این رو، در حدیثی دیگر از جعفر بن محمد صادق رسیده است که فرمود: «إِنَّمَا قَالَ: اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا وَلَمْ يَقُلْ: اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِنَا يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَوَالَاتِنَا وَمَعْرِفَةِ حَقِّنَا»؛ «آن حضرت تنها فرمود: دوازده مهدی و نفرمود: دوازده امام! آن‌ها صرفاً گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به سوی دوستی ما و شناخت حَقمان دعوت می‌کنند» و این صریح در آن است که شخص بعد از امام مهدی علیه السلام -اگر وجود داشته باشد- «امام» نیست و با این وصف، احمد الحسن بصری که خود را «امام» می‌شمارد، حتی اگر راستگو باشد، دروغگوست و این تناقضی است که راستگو بودن او را در حدِّ محال قرار می‌دهد!

وانگهی از اینجا دانسته می‌شود که احمد الحسن بصری طاغوتی است که به جای خداوند پرستش می‌شود؛ زیرا بنا بر قاعده در اسلام، هر کسی جز دوازده خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خود را امامی از جانب خداوند بشمارد، طاغوتی است که به جای خداوند پرستش می‌شود، بلکه کفر او ثابت است؛ زیرا ادعای امامت از جانب خداوند توسط کسی جز دوازده خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، کفر محسوب می‌شود؛ بر خلاف ادعای امامان عرفی که امامت خود را از جانب خداوند نمی‌دانند و از این رو، کافر محسوب نمی‌شوند، اگرچه طاغوت محسوب می‌شوند و این قولی است که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است؛ چنانکه به عنوان نمونه، از جعفر بن محمد صادق روایت شده است که فرمود:

۱. الغیبة للطوسی، ص ۱۵۱

۲. کمال الدین و تمام النعمة لابن بابویه، ص ۳۵۸

«مَنْ ادَّعَى الْإِمَامَةَ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا فَهُوَ كَافِرٌ»^۱؛ «هر کسی ادّعی امامت کند، در حالی که از اهل آن نیست کافر است» و از ابو جعفر باقر روایت شده است که در تفسیر سخن خداوند: «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ»^۲؛ «و روز قیامت کسانی که بر خداوند دروغ بستند روی هاشان را سیاه می بینی»، فرمود: «مَنْ قَالَ إِنِّي إِمَامٌ وَلَيْسَ بِإِمَامٍ»^۳؛ «(مصدق آن) کسی است که می گوید من امام هستم، در حالی که امام نیست»؛ همچنانکه معتقدان به امامت احمد الحسن بصری از مذهب اثنا عشری خارج هستند؛ چراکه اعتقاد به محدود بودن امامان هدایت به دوازده تن، رکن مذهب اثنا عشری است، بلکه از مسلّمات همه‌ی مذاهب اسلامی محسوب می شود و با این وصف، بعید نیست که معتقدان به امامت این مرد نیز به تبع او کافر باشند؛ چراکه بنا بر قاعده، اعتقاد به امامت کسی جز دوازده خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم از جانب خداوند، کفر است؛ بر خلاف اعتقاد جمهور مسلمانان که امامت امامان خود را از جانب خداوند نمی دانند، بلکه از جانب اهل حلّ و عقد می دانند و از این رو، کافر محسوب نمی شوند، اگرچه گمراه محسوب می شوند و این قولی است که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است؛ چنانکه به عنوان نمونه از جعفر بن محمد صادق روایت شده است که فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: مَنْ ادَّعَى إِمَامَةً مِنَ اللَّهِ لَيْسَتْ لَهُ وَمَنْ جَحَدَ إِمَامًا مِنَ اللَّهِ وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا»^۴؛ «سه تن هستند که خداوند در روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و آنان را پاک نمی کند و برایشان عذابی دردناک است: کسی که امامتی از جانب خداوند را ادّعا کند که برای او نیست و کسی که امامی از جانب خداوند را انکار کند و کسی که بپندارد این دو در اسلام نصیبی دارند» و با این وصف، معتقدان به امامت احمد الحسن بصری در حکم کافران هستند و تبعاً دوستی با آنان مانند دوستی با سایر کافران جایز نیست، بلکه برائت از آنان مانند برائت از سایر کافران واجب است؛ همچنانکه ازدواج با آنان و خوردن و آشامیدن از ظروفشان پیش از شست و شو جایز نیست؛ چراکه آنان نجس هستند، تا آن گاه که اسلام بیاورند؛ با توجّه به اینکه اعتقاد به وجود امامی از جانب خداوند جز دوازده خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم، مانند اعتقاد به وجود پیامبری دیگر از جانب خداوند است و چنین اعتقادی خروج از اسلام محسوب می شود؛ بر خلاف اعتقاد به وجود امامی از جانب مردم جز دوازده خلیفه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم که خروج از اسلام محسوب نمی شود، بلکه صرفاً خروج از ایمان است.

همچنانکه «قائم آل محمد» لفظی است که برای اشاره به امام مهدی علیه السلام وضع شده؛ چراکه او قیام کننده‌ی موعود از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم برای پر کردن زمین از عدالت است

۱. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۷۲؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۱۶؛ ثواب الأعمال وعقاب الأعمال لابن بابویه، ص ۲۱۴

۲. الزّمر / ۶۰

۳. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۷۲؛ الغیبة للنعمانی، ص ۱۱۳؛ ثواب الأعمال وعقاب الأعمال لابن بابویه، ص ۲۱۴

۴. الکافی للکلینی، ج ۱، ص ۳۷۳

و با این وصف، اطلاق آن بر شخصی دیگر استعمال لفظ در غیر معنای موضوع له است که بدون علاقه و قرینه کذب محسوب می‌شود؛ همچنانکه «منجی بشریت» صفتی مختص به امام مهدی علیه السلام است و اطلاق آن بر غیر او کذب محض است؛ زیرا تنها اوست که بنا بر روایات متواتر، زمین را پس از اینکه از ظلم پر شده است از عدالت پر می‌کند، نه شخصی موسوم به «یمانی» و نه شخصی بعد از امام مهدی علیه السلام!

۶. از اینجا دانسته می‌شود که ادعای «یمانی بودن» این مرد بصری نیز ادعایی کذب و بی‌بنیاد است؛ چراکه اولاً کفر این مرد بصری از چیزی که گذشت ثابت شد، در حالی که به نظر می‌رسد شخص موسوم به «یمانی»، اگر وجود داشته باشد، یک کافر نیست؛ ثانیاً هیچ روایت صحیح بلکه ضعیفی درباره‌ی چگونگی شناخت شخصی موسوم به «یمانی» نرسیده و این دلیل بر آن است که شناخت چنین شخصی در اسلام واجب نبوده و اهمیتی نداشته است؛ ثالثاً روایات رسیده درباره‌ی شخصی موسوم به «یمانی» هیچ دلالتی بر ارتباط او با امام مهدی علیه السلام، بلکه حَقَّانیت حرکت او ندارند؛ مگر روایت رسیده از ابو جعفر باقر درباره‌ی ضرورت پیروی از «پرچم یمانی» که توسط مردی کذاب موسوم به حسن بن علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی روایت شده و روایتی واحد، مجعول و مخالف با احادیث متواتر و مشهور است؛ با توجه به اینکه احادیث متواتر و مشهور در میان فریقین بر ضرورت پیروی از «پرچم‌های سیاه خراسانی» تأکید دارند، نه «پرچم یمانی»؛ چنانکه به عنوان نمونه، از میان اهل سنت کسانی چون ابن حماد (د. ۲۲۸ق) در کتاب الفتن^۱، ابن ابی شیبۀ (د. ۲۳۵ق) در المصنّف^۲، احمد بن حنبل (د. ۲۴۱ق) در المسند^۳، ابن ماجه (د. ۲۷۳ق) در سنن^۴، ابو داود (د. ۲۷۵ق) در سنن^۵، احمد بن عمرو بزار (د. ۲۹۲ق) در المسند^۶، ابو سعید شاشی (د. ۳۳۵ق) در المسند^۷، طبرانی (د. ۳۶۰ق) در المعجم الأوسط^۸ و المعجم الكبير^۹، ابن عدی (د. ۳۶۵ق) در الکامل^{۱۰}، حاکم نیشابوری (د. ۴۰۵ق) در المستدرک علی الصحیحین^{۱۱}، بیهقی (د. ۴۵۸ق) در دلائل النبوة^{۱۲}، خطیب بغدادی (د. ۴۶۳ق)

۱. الفتن لابن حماد، ص ۱۸۸

۲. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۸، ص ۶۹۷

۳. مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۷۷

۴. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶

۵. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۱۱

۶. مسند البزار، ج ۴، ص ۳۱۰

۷. المسند للشاشي، ج ۱، ص ۳۴۷

۸. المعجم الأوسط للطبراني، ج ۶، ص ۲۹

۹. المعجم الكبير للطبراني، ج ۱۰، ص ۸۸

۱۰. الکامل لابن عدی، ج ۴، ص ۲۲۸

۱۱. المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۴۶۴

۱۲. دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۵۱۶

در الرحلة في طلب الحديث^۱، ابن كثير (د. ۷۷۴ق) در البداية والنهاية^۲، هيثمي (د. ۸۰۷ق) در مجمع الزوائد^۳ و از میان شیعه، کسانی چون محمد بن سلیمان کوفی (د. بعد ۳۲۰ق) در مناقب امیر المؤمنین^۴، محمد بن ابراهیم نعمانی (د. ۳۶۰ق) در الغيبة^۵، قاضی نعمان مغربی (د. ۳۶۳ق) در شرح الأخبار^۶، محمد بن جریر طبری (د. بعد ۴۱۱ق) در دلائل الإمامة^۷، ابن طاووس (د. ۶۶۴ق) در الملاحم والفتن^۸ و ابن ابی حاتم عاملی (د. ۶۶۴ق) در الدرّ النظیم^۹، همگی با اسناد معتبر و روایت کرده‌اند. به عنوان نمونه، بسیاری از آنان روایت کرده‌اند که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند. به عنوان نمونه، بسیاری از آنان روایت کرده‌اند که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جوانانی از بنی هاشم را دید، گریان شد و رنگ مبارکش پرید و سپس خطاب به اصحاب خود فرمود:

«إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَ لَنَا اللَّهُ الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا، حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ - أَوْ قَالَ: مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ - مَعَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ يَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَيَقَاتِلُونَ فَيَنْصُرُونَ، فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا، فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَيَمْلَأُهَا قِسْطًا كَمَا مَلَأُوهَا جَوْرًا، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ أَوْ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ - وَفِي رَوَايَةٍ: وَلْيُبَايِعَهُمْ - وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلَجِ فَإِنَّهَا رَايَاتٌ هُدًى»؛ «هر آینه ما اهل بيتی هستيم که خداوند آخرت را براي ما نسبت به دنيا اختيار کرده است و هر آينه اهل بيت من پس از من بلا و راندگی و آوارگی خواهند دید، تا آن گاه که گروهی از جانب مشرق - یا فرمود: از جانب خراسان - بیايند که با آنان پرچم‌های سیاهی است، پس حق را مطالبه می کنند ولی به آنان داده نمی شود، سپس آن را مطالبه می کنند ولی به آنان داده نمی شود، و به پیروزی می رسند، پس چیزی که مطالبه کردند به آنان داده می شود ولی آن را نمی پذیرند تا اینکه آن را (بدون سازش می گیرند و) به مردی از اهل بيت من می سپارند، پس زمین را از عدالت پر می کند همان طور که از ستم پُرش کرده اند، پس هر کس از شما یا از آیندگان شما که آن را درک کرد باید به سوی آنان بشتابد - در روایتی دیگر:

۱. الرحلة في طلب الحديث للخطيب البغدادي، ص ۱۴۵

۲. البداية والنهاية لابن كثير، ج ۶، ص ۲۷۵

۳. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد للهيثمي، ج ۷، ص ۳۱۶

۴. مناقب أمير المؤمنين لمحمد بن سليمان الكوفي، ج ۲، ص ۱۱۰

۵. الغيبة للنعماني، ص ۲۸۱

۶. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار لابن حيون، ج ۳، ص ۴۰۱

۷. دلائل الإمامة للطبري الإمامي، ص ۴۴۲ و ۴۴۶

۸. الملاحم والفتن للسيد بن طاووس، ص ۱۱۹

۹. الدر النظيم لابن أبي حاتم، ص ۷۹۸، ۷۹۹ و ۸۰۰

و با آنان بیعت کند- اگر چه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه آن‌ها پرچم‌های هدایت هستند».

این خبر صحیح و بسیار مشهوری است که نزد محدثان به «حدیث الزیایات» معروف است و شیعه و سنی هر دو آن را در منابع معتبر خود روایت کرده‌اند و راویان آن نزد هر دو ثقة و مورد اعتماد هستند؛ چنانکه معاویه بن هشام قصار ابوالحسن کوفی درگذشته‌ی ۲۰۴ یا ۲۰۵ قمری از رجال صحاح سته غیر از بخاری و علی بن صالح أبو محمد همدانی کوفی درگذشته‌ی ۱۵۱ یا ۱۵۴ قمری از رجال صحاح که گروهی او را ثقة شمرده‌اند و گروهی دیگر حدیثش را صحیح دانسته‌اند و یزید بن ابی زیاد قرشی أبو عبد الله کوفی درگذشته‌ی ۱۳۶ یا ۱۳۷ قمری از رجال صحاح که محمد بن فضیل او را از «پیشوایان بزرگ شیعه» و بخاری و مسلم او را صدوق و یعقوب بن سفیان او را عادل و ثقة شمرده‌اند و ابراهیم بن یزید نخعی کوفی درگذشته‌ی ۹۶ قمری که وثاقتش مورد اتفاق است و فقیه بزرگ از رجال صحاح سته شمرده می‌شود و علقمة بن قیس نخعی درگذشته‌ی ۶۲ قمری تابعی و از رجال صحاح سته است. بل تردیدی نیست که این حدیث متواتر محسوب می‌شود؛ چراکه راویان آن از یزید بن ابی زیاد قرشی در منابع مختلف به ۸ نفر می‌رسند و آنان علی بن صالح، صباح بن یحیی المزنی، محمد بن فضیل، عبد الله بن ادريس، جریر بن عبد الحمید، خالد بن عبد الله، فطر بن خليفة و مندل بن علی هستند و روایت این تعداد از او بدون شک متواتر محسوب می‌شود؛ جدا از آنکه یزید بن ابی زیاد قرشی در روایت این حدیث از ابراهیم نخعی تنها نیست، بلکه کسانی دیگر چون حکم بن عتیبه و عمارة بن قعقاع نیز آن را از او روایت کرده‌اند؛ همچنانکه کسانی دیگر جز ابراهیم نخعی مانند زید بن رفیع و حسن بصری و جابر بن یزید نیز آن را روایت کرده‌اند و راویان آن‌ها مانند شریک، علاء بن عتبة، حمزه بن نصیبی و جزری نیز از راویان این حدیث در این طبقه محسوب می‌شوند که در مجموع به ۷ نفر می‌رسند؛ همچنانکه علاوه بر علقمه، کسانی چون أسود بن یزید، عبیده السلمانی و أبو عبیده عامر بن عبد الله بن مسعود آن را از عبد الله بن مسعود و کسانی چون تمیم بن حذلم، عبد الواحد و زید بن حسن آن را از عبد الله بن عباس و کسانی مانند أبو أسماء رحبی آن را با مقداری تفاوت از ثوبان خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند و آن‌ها نیز به ۸ نفر بالغ می‌شوند که آن را از کسانی چون عبد الله بن مسعود، عبد الله بن عباس و ثوبان خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند. فارغ از آنکه این حدیث بدون تفاوت چندان در الفاظش با طرق دیگری از امامان اهل بیت مانند علی و ابو جعفر باقر نیز رسیده و با این وصف، روشن است که این حدیث «متواتر لفظی» محسوب می‌شود و آن بالاترین حد تواتر است و از آن دانسته می‌شود که بلا، آوارگی و راندگی اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از او جز با دست «خراسانی» پایان داده نمی‌شود و ظهور او فرج آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برطرف‌کننده‌ی اندوه آن حضرت است؛

همچنانکه بر وجوب شتافتن به سوی این پرچم‌ها «اگرچه چهار دست و پا بر روی برف» تأکید می‌کند و با این تأکید مدهش، جایی برای شتافتن به سوی پرچم یمانی باقی نمی‌گذارد، بلکه از بطلان خبر رسیده درباره‌ی پرچم یمانی پرده بر می‌دارد؛ زیرا خبر رسیده درباره‌ی آن، خبری واحد، شاذ و مجعول است که تنها توسط محمد بن جعفر طوسی به صورت مرسل با توجه به روایت فضل بن شاذان از سیف بن عمیره و توسط محمد بن ابراهیم نعمانی از طریق مردی کذاب با نام حسن بن علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی روایت شده که از راویان سیف بن عمیره و احتمالاً راوی محذوف در طریق محمد بن جعفر طوسی از روی تدلیس است و قاعدتاً با این اوصاف نمی‌تواند در برابر خبر صحیح، متواتر و مشهور رسیده درباره‌ی پرچم‌های سیاه خراسانی ایستادگی کند. فارغ از آنکه طریق محمد بن جعفر طوسی به فضل بن شاذان ضعیف است؛ چراکه محمد بن سفیان بزوفری و علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری در آن مجهولند و أحمد بن علی رازی در آن ضعیف و غالی است؛ همچنانکه درباره‌ی وثاقت سیف بن عمیره نیز میان رجال‌شناسان شیعه اختلاف نظر است و برخی مانند ابن شهر آشوب او را «واقفی»^۱ و برخی مانند شهید ثانی او را «ضعیف»^۲ دانسته‌اند و برخی مانند شیخ مفید به برخی روایات او عمل نکرده‌اند، بل عمل به آن‌ها را کار گروهی شمرده‌اند که «لَا بَصِيرَةَ لَهُمْ مِمَّنْ يَعْتَزِي إِلَى الشَّيْعَةِ وَيَمِيلُ إِلَى الْإِمَامِيَّةِ»^۳؛ «بصیرت ندارند از کسانی که خود را به شیعه منتسب می‌کنند و به امامیه می‌گرایند» و برخی مانند ابن ادریس روایتی از او را «رِوَايَةً شَاذَّةً» و «حَدِيثٌ يُخَالِفُ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَإِجْمَاعَ الْأُمَّةِ» توصیف کرده‌اند^۴ و این حاکی از سابقه‌ی سوء او در نقل مناکیر است؛ همچنانکه توثیق او توسط نجاشی ثابت نیست؛ چراکه کلمه‌ی «ثقه» در برخی نسخه‌های رجال وی وجود ندارد^۵ و توثیق او توسط ابو جعفر طوسی نیز با إعراضش از روایت او در کتاب «المسائل الحائریات» سست می‌شود^۶؛ علاوه بر اینکه رجال‌شناسان اهل سنت نیز او را -بی‌آنکه از شیعه دانسته باشند- «ضعیف»^۷ یا صاحب «اوهام»^۸ دانسته‌اند و با این اوصاف، شکی در عدم اعتبار روایت مرسل و شاذ او درباره‌ی پرچم یمانی باقی نمی‌ماند؛ خصوصاً با توجه به اینکه متضمن «خروج سفیانی، خراسانی و یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز» است و این از سویی تکلف و تصنعی آشکار از سنخ تکلفات و تصنعات رایج در سایر روایات ساختگی است و از سوی دیگر به کار کسی که پیش از خروج سفیانی و خراسانی خود را یمانی شمرده است نمی‌آید!

۱. معالم العلماء لابن شهر آشوب، ص ۹۱

۲. استقصاء الإعتبار لمحمد بن الحسن بن الشهيد الثاني، ج ۲، ص ۹۶

۳. السرائر [موسوعة ابن ادریس]، ج ۴، ص ۳۶۴

۴. بنگرید به: همانجا.

۵. بنگرید به: معجم رجال الحديث للخوئي، ج ۹، ص ۳۸۲.

۶. بنگرید به: السرائر [موسوعة ابن ادریس]، ج ۴، ص ۳۶۳.

۷. المغني في الضعفاء للذهبي، ج ۱، ص ۴۶۰

۸. تقريب التهذيب لابن حجر، ج ۱، ص ۴۰۸

از اینجا دانسته می‌شود که اگر شخصی موسوم به «یمانی» وجود داشته باشد نیز مانند سایر مسلمانان مکلف به شتافتن به سوی پرچم‌های سیاه خراسانی «اگرچه چهار دست و پا بر روی برف» است؛ چراکه عبارت «فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ أَوْ مِنْ أَغْصَابِكُمْ فَلْيَأْتِيَهُمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ»؛ «پس هر کس از شما یا از آیندگان شما که آن را درک کرد باید به سوی آنان بشتابد اگرچه چهار دست و پا بر روی برف» در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مطلق است و تبعاً شامل شخص موسوم به «یمانی» نیز می‌شود. خصوصاً با توجه به اینکه خبر مذکور درباره‌ی پرچم‌های سیاه خراسانی، تنها خبر رسیده درباره‌ی وجوب شتافتن به سوی این پرچم‌ها نیست و اخبار دیگر در این باره از ده‌ها خبر تجاوز می‌کنند و متواتر معنوی هستند؛ چنانکه در خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّيَاثَ السُّودَ قَدْ أَقْبَلَتْ مِنْ خُرَّاسَانَ فَأْتُوها وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّ فِيهَا خَلِيفَةَ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ - أَوْ قَالَ: خَلِيفَةَ الْمَهْدِيَّ»؛ «هرگاه پرچم‌های سیاه را دیدید که از خراسان روی آورده‌اند به سوی آن‌ها بشتابید اگرچه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه خلیفه‌ی مهدی خدا در میان آن‌هاست - یا فرمود: خلیفه‌ی مهدی در میان آن‌هاست» و در خبری دیگر از آن حضرت رسیده است که فرمود: «يَقْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ نَفَرٌ ثَلَاثَةٌ كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ، ثُمَّ لَا يَصِيرُ الْمُلْكُ إِلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ، ثُمَّ تَقْبِلُ الرَّيَاثَ السُّودَ مِنْ قِبَلِ خُرَّاسَانَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ أَمِيرَهُمْ فَبَايَعُوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيَّ - أَوْ قَالَ: خَلِيفَةَ الْمَهْدِيَّ»؛ «نزد گنجینه‌ی شما (یعنی کعبه) سه تن می‌جنگند که همگی فرزندان حاکمی هستند، ولی حکومت به هیچ یک از آن‌ها نمی‌رسد، سپس پرچم‌های سیاه از جانب خراسان می‌آیند؛ پس چون امیر آن‌ها را دیدید با او بیعت کنید، اگرچه چهار دست و پا بر روی برف؛ چراکه او خلیفه‌ی مهدی خداوند است - یا فرمود: خلیفه‌ی مهدی است» و در خبری دیگر از آن حضرت رسیده است که او را «منصور» نامید و فرمود: «وَجَبَ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ نَصْرُهُ - أَوْ قَالَ: إِجَابَتُهُ»؛ «یاری - یا فرمود: اجابت - او بر هر مؤمنی واجب است» و در خبری دیگر از علی بن ابی طالب رسیده است که فرمود: «إِذَا سَمِعْتَ الرَّيَاثَ السُّودَ مُقْبِلَةً مِنْ خُرَّاسَانَ فَكُنْتَ فِي صُنْدُوقٍ مُقْفَلٍ عَلَيْكَ فَافْكِسِرْ ذَلِكَ الْقِفْلَ وَذَلِكَ الصُّنْدُوقُ حَتَّى تَقْتُلَ تَحْتَهَا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَتَدْخِرْ حَتَّى تَقْتُلَ تَحْتَهَا»؛ «هنگامی که شنیدی پرچم‌های سیاه از خراسان روی آورده‌اند و تو آن هنگام در صندوقی بودی که به روی تو قفل شده بود، قفل و صندوق را بشکن تا در زیر آن‌ها کشته شوی و اگر نتوانستی، (با صندوق) غلت بخور

۱. مسند أحمد، ج ۵، ص ۲۷۷؛ البدء والتاریخ للمقدسی، ج ۲، ص ۱۷۴؛ الكامل لابن عدي، ج ۵، ص ۱۳۳؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۵۰۲ [و قال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين و لم يُخرجاه؛ دلائل النبوة للبيهقي، ج ۶، ص ۵۱۶؛ كشف الغمة للإربلي، ج ۳، ص ۲۷۳؛ میزان الاعتدال في نقد الرجال للذهبي، ج ۳، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار للمجلسي، ج ۵۱، ص ۸۲]
۲. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۷؛ مسند الروياني، ج ۱، ص ۴۱۷؛ الملاحم لابن المنادي، ص ۴۴؛ السنن الواردة في الفتن للداني، ج ۵، ص ۱۰۳۲؛ إمتاع الأسماع للمقريزي، ج ۱۲، ص ۲۹۶؛ غاية المرام للبحراني، ج ۷، ص ۱۰۸؛ بحار الأنوار للمجلسي، ج ۵۱، ص ۸۳
۳. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۳۱۱؛ شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار لابن حيون، ج ۳، ص ۳۵۹
۴. كنز العمال للمتقي الهندي، ج ۱۱، ص ۲۷۸

تا در زیر آن‌ها کشته شوی!» واضح است که تأکیدی بالاتر از این بر وجوب پیوستن به کسی نرسیده است و با این وصف، کسانی که این اخبار متواتر، مشهور و اکید حاکی از وجوب پیوستن به «پرچم خراسانی» را نادیده می‌گیرند و خبری واحد، شاذ و ساختگی حاکی از وجوب پیوستن به «پرچم یمانی» را اخذ می‌کنند، در ضلالی بعید و آشکارند!

۷. اَمَّا ادَّعَاۤیِ فرزندِ احمد الحسن بصری برای امام مهدی علیه السلام نیز مانند سایر ادَّعاهای او لغو و باطل است؛ چراکه فرزندِ کسی برای دیگری در اسلام تنها با سه طریق شناخته می‌شود: ثبوت فراش به معنای ولادت کسی از زنی که زوجیتش برای دیگری معلوم است، اقرار دیگری نزد قاضی یا شهود به اینکه کسی فرزند اوست و شیاع در میان مردم به نحوی که وقتی از آنان پرسیده می‌شود فلانی فرزند کیست به اِتِّفَاقِ بگویند فرزند فلانی، در حالی که فرزندِ این مدَّعی دروغین برای امام مهدی علیه السلام نه با ثبوت فراش برای آن حضرت شناخته شده است و نه با اقرار آن حضرت و نه با شیاع در میان مردم و با این وصف، چیزی جز ادَّعایی محض که از توهمی بیمارگونه برخاسته است نیست. واضح است که به حکم عقل و شرع، اگر کسی بدون هیچ یک از این دلایل، خود را فرزندِ مردی ثروتمند بشمارد تا در میراث او شریک شود، ادَّعای او رد و به کلاهبرداری محکوم می‌شود، تا چه رسد به اینکه کسی بدون هیچ یک از این دلایل، خود را فرزندِ امام مهدی علیه السلام بشمارد تا در وجوب تبعیت از او شریک شود! فارغ از آنکه فرزندِ کسی برای امام مهدی علیه السلام -به فرض ثبوت- مستلزم وجوب تبعیت از او نیست؛ زیرا چه بسیار فرزندان انبیا و ائمه که کافر و ظالم بودند و تبعیت از آنان جایز نبود؛ مانند فرزند نوح علیه السلام که خداوند درباره‌ی او فرموده است: ﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۱؛ «گفت ای نوح! او از خاندان تو نیست! او عملی غیر صالح است».

۸. از اینجا دانسته می‌شود پدر این مدَّعی دروغین که حسب ادَّعایش به او امر کرده است که بگوید: «من همان سنگی در دستان علی بن ابی طالب هستم که آن را انداخت تا کشتی نوح را با آن نجات دهد. بار دیگر با آن ابراهیم را از آتش نمرود نجات داد و بار دیگر با آن یونس را از شکم ماهی خلاص کرد. به وسیله‌ی آن با موسی سخن گفت و آن را عصایی برای شکافتن دریا و سپری برای داوود قرار داد، همان سپری که در روز اُحد از آن استفاده کرد و در صقین آن را به دستش بست و ...»، امام مهدی علیه السلام نبوده، بلکه شیطان رجیم بوده است؛ چراکه امام مهدی علیه السلام چرند نمی‌گوید و به چرند گفتن امر نمی‌کند؛ با توجه به اینکه بدیهی است علی بن ابی طالب خود در زمان نوح و ابراهیم و یونس و موسی و داوود علیهم السلام نبوده است تا این پیامبران خداوند را به وسیله‌ی احمد الحسن بصری نجات داده باشد! بل رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم

که از علی بن ابی طالب افضل است، در زمان آنان نبوده است؛ چنانکه خداوند خطاب به آن حضرت فرموده است: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»^۱؛ «و تو نزد آنان نبودی هنگامی که قلم‌هاشان را می‌انداختند تا کدامشان مریم را کفالت کند و تو نزد آنان نبودی هنگامی که نزاع می‌کردند» و فرموده است: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ»^۲؛ «و تو نزد آنان (در زمان یوسف) نبودی هنگامی که برنامه‌ی شان را ریختند و نقشه می‌کشیدند» و فرموده است: «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرْشِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ»^۳ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»^۴؛ «و تو در جانب غربی نبودی هنگامی که فرمان را برای موسی صادر کردیم و تو از حاضران نبودی، ولی ما قرن‌هایی را پدید آوردیم، پس عمر بر آنان درازی یافت و تو در میان اهل مدین ساکن نبودی که آیات ما را بر آنان بخوانی، بلکه ما (پیامبرانی دیگر را) فرستادیم» و به طریق اولی علی بن ابی طالب نیز در زمان آنان نبوده است تا پیامبران خداوند را نجات داده باشد و تبعاً این کذاب بصری نیز نه به صورت «سنگ» و نه به صورت «عصا» و نه به صورت «سپر» و نه به صورتی دیگر در زمان آنان نبوده است تا منجی پیامبران خداوند باشد! این خبیث هنوز منجی آیندگان بودن خود را اثبات نکرده است که خود را منجی گذشتگان می‌شمارد! او قادر به نجات خود و پیروانش از عذابی که برای خود و آنان فراهم ساخته است نیست، مگر اینکه همگی به سوی خداوند توبه کنند! او کوچک‌تر از آن است که نام پیامبران خداوند را بازیچه‌ی خودپرستی و هذیان‌گویی خود سازد و به مقام شامخ آنان اهانت کند! این اباطیل چیزی جز اراجیف «تناسخیه» و شطحیات غالیانه و مالیخولیایی نیست که تنها کفر این مرد و جرأت او بر «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» را آشکارتر می‌سازد و این پرسش بزرگ را پدید می‌آورد که چگونه شماری چند از مسلمانان، فریب چنین دجالی را خورده‌اند و با چنین تُرّه‌اتی از دین خداوند مرتد شده‌اند؟! در حالی که راهنمای بزرگی مانند علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی -مانند کانونی از نور و حکمت- در میان آنان حضور دارد و با دلایل روشن و بدون هیچ ادّعایی، آنان را به سوی امام مهدی علیه السلام فرا می‌خواند و با دین خداوند آشنا می‌سازد. آری، سخن سخن‌سرای بلخی خطاب به هر یک از آنان صادق است که گفته است:

بانگ زد گوساله‌ای از جادوی

سجده کردی که خدای من توی

چون نبودی بدگمان در حقّ او؟!

۱. آل عمران / ۴۴

۲. یوسف / ۱۰۲

۳. القصص / ۴۴-۴۵

چون نهادی سر چنان ای زشت خو؟!
 چون خیالت نامد از تزویر او؟!
 وز فساد سحر احمق گیر او؟!
 سامریی خود که باشد ای خران!
 که خدایی بر تراشد در جهان؟!
 چون درین تزویر او یکدل شدی
 از همه اشکالها غافل شدی
 پیش گاوی سجده کردی از خری
 گشت عقلت صید سحر سامری
 چشم دزدیدی ز نور ذو الجلال
 اینت جهل وافر و عین ضلال
 اف بر آن عقل و گزینش که تو راست
 چون تو کان جهل را کشتن سزااست
 گاو زرّین بانگ کرد آخر چه گفت؟!
 کاحمقان را این همه رغبت شکفت؟!
 زان عجبتر دیده ایت از من بسی
 لیک حق را کی پذیرد هر خسی?
 باطلان را چه رباید؟ باطلی
 عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی
 زانک هر جنسی رباید جنس خود
 گاو سوی شیر نر کی رو نهد؟!
 گرگ بر یوسف کجا عشق آورد؟!
 جز مگر از مکر تا او را خورد!

آینه‌ی دل صاف باید تا درو

و اشناسی صورت زشت از نکو!

بدین سان با کتاب خداوند و سَنَت پیامبرش و با عقل سلیم آشکار شد که همه‌ی ادّعاهای این مرد بصری باطل است. آری، حق آمد و باطل نابود شد؛ چراکه باطل نابود شدنی است؛ چنانکه خداوند فرموده است: ﴿جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱ و با این وصف، امید می‌رود که فریب‌خوردگان این فرقه، با این اتمام حجت توبه کنند و به سوی حق بازگردند، تا خداوند آنان را ببخشد و نجات دهد و از کسانی که بر کفر خود باقی می‌مانند جدا سازد، تا عذاب خود را بر کسانی که بر کفر خود باقی می‌مانند فرود آورد و آنان را عبرتی برای آیندگان قرار دهد؛ چراکه او بخشاینده‌ای مهربان و دارنده‌ی عذابی عظیم است.

بیشتر بخوانید:

❁ گفتاری از آن جناب درباره‌ی فرقه‌ها و جریان‌های انحرافی

❁ گفتاری از آن جناب درباره‌ی مدّعیان دروغین

❁ نه گفتار از آن جناب درباره‌ی برخی مدّعیان دروغین و پیروان آنها

❁ پانزده گفتار از آن جناب درباره‌ی چیزی که مدّعیان دروغین با آن شناخته می‌شوند.

تاریخ: ۱۳۹۷/۵/۱۷

نویسنده: علی اکبر گرامی

پرسش فرعی ۲

لطفاً درباره‌ی سند حدیث وصیّت بیشتر توضیح دهید.

تاریخ: ۱۳۹۷/۵/۱۹

پاسخ به پرسش فرعی ۴

حدیث موسوم به وصیّت، حدیث واحد و منگری است که تنها در کتاب غیبت شیخ طوسی درگذشته‌ی سال ۴۶۰ قمری^۲ آمده و سند آن این است: «أخبرنا جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن عليّ بن سفيان البزوفري، عن عليّ بن سنان الموصلي العدل، عن عليّ بن الحسين، عن أحمد بن محمد بن الخليل، عن جعفر بن أحمد المصري، عن عمّه الحسن بن عليّ، عن أبيه،

۱. الإسرائاء / ۸۱

۲. الغيبة للطوسي، ص ۱۵۰

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد^۱.

در توضیح این سند باید گفت:

اولاً علی بن سنان الموصلی العدل مجهول است و کلمه‌ی «العدل» لقبی رایج برای علمای اهل سنت بوده است^۲، مانند کلمه‌ی «حجّت الإسلام» برای روحانیون شیعه و با این وصف، دلالتی بر عدالت او ندارد.

ثانیاً أحمد بن محمد بن الخلیل مجهول است.

ثالثاً جعفر بن أحمد المصری همان جعفر بن أحمد بن علی بن بیان بن زید بن سیابة أبو الفضل الغافقی المصری معروف به ابن ماسح و ابن أبی العلاء درگذشته‌ی سال ۳۰۴ قمری است که در میان شیعه مجهول است، ولی در میان اهل سنت به دروغگویی و جعل حدیث معروف است؛ چنانکه ابن عدی یکی از معاصران او درباره‌اش گفته است: «ما را به روایاتی ساختگی حدیث می‌کرد که او را به ساختن آن‌ها متهم می‌دانستیم، بلکه به آن یقین داشتیم» و ابن یونس درباره‌اش گفته است: «یک رافضی بود که حدیث جعل می‌کرد» و عبد الغنی ازدی درباره‌اش گفته است: «این مرد در شهر ما به دروغگویی شهره بود» و أبو سعید نقاش درباره‌اش گفته است: «جعلیاتی را روایت می‌کرد» و دارقطنی درباره‌اش گفته است: «به هیچ نمی‌ارزد» و گفته است: «حدیث جعل می‌کرد» و ابن عدی گفته است: «همه‌ی احادیث او ساختگی است» و گفته است: «هیچ شکی نیست که او حدیث آفرینش نخل از گل آدم را جعل کرده است»؛ حدیثی که در آن آمده است: «به عمّه‌ی تان نخل، احسان کنید؛ چراکه خداوند آن را از باقی مانده‌ی گل آدم آفرید!» با این اوصاف، تردیدی نیست که حدیث موسوم به وصیت نیز از ساخته‌های اوست؛ خصوصاً با توجه به اینکه او درگذشته‌ی سال ۳۰۴ قمری است و در این سال نام امامان دوازده‌گانه از اهل بیت شهرت یافته بود^۳.

رابعاً عموی او حسن بن علی بن بیان مجهول است.

خامساً پدر عموی او علی بن بیان مجهول است.

بنابراین، حدیث موسوم به وصیت که مهم‌ترین مستمسک احمد الحسن بصری و فریب‌خوردگان اوست، نه تنها حدیثی واحد و منکر، بلکه حدیثی جعل‌شده توسط یک دروغگوی مشهور و روایت‌شده توسط سلسله‌ی مجاهیل است. با این وصف، آیا هیچ انسان عاقل و خداترسی دین خود را بر روی چنین حدیثی بنا می‌کند و آخرت خود را بر سر آن شرط می‌بندد و بدتر اینکه با

۱. بنگرید به: معجم رجال الحديث للبخاری، ج ۱۳، ص ۵۰.

۲. درباره‌ی او بنگرید به: الکامل لابن عدی، ج ۲، ص ۱۵۶؛ الموضوعات لابن الجوزی، ج ۱، ص ۳۴۰؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال للذهبی، ج ۱، ص ۴۰۰؛ لسان المیزان لابن حجر، ج ۲، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

استناد به آن، مدّعی مقام امامت، وصایت، مهدویّت، قائمیّت، عصمت، سفارت، فرزندی امام مهدی و ... می‌شود؟! واضح است که نه و از اینجا دانسته می‌شود که احمد الحسن بصری انسان عاقل و خداترسی نیست و کسانی که از او پیروی می‌کنند مانند او هستند و با این وصف، ضروری است که اکنون -پیش از آنکه دیر شود- به اشتباه خود اقرار کنند و به راه درست بازگردند، تا خداوند گناه بزرگشان را ببخشد و ظلمی که از روی جهل در حقّ امام مهدی علیه السلام کرده‌اند را بپوشاند و آنان را از رسوایی دنیا و عذاب آخرت برهاند. این بی‌گمان اندرز نیکویی برای هر کسی است که عاقل باشد و از خداوند بترسد، ولی کسی که عاقل باشد و از خداوند بترسد کجا به چنین وادی تاریکی قدم می‌گذارد تا با این اندرز از آن بیرون بیاید؟! این است که بیشتر آنان از این اندرز طرفی نمی‌بندند و همچنان بر حماقت خود پای می‌فشارند و در حالی که اندر غمّرات جهل سرگردانند، خود را اهل هدایت می‌پندارند.

برای آگاهی بیشتر درباره‌ی آنان، به مقاله‌ی «آشنایی با مدّعیان دروغین (۴)؛ احمد الحسن بصری» مراجعه کنید.

* برای آگاهی بیشتر، به متن عربی مراجعه کنید.



پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب هاشمی خراسانی
مجلس خبرگان رهبری



www.alkhorasani.com

پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر منصوب هاشمی خراسانی حفظه الله تعالى



* لطفاً بر روی لینک مورد نظر خود کلیک کنید.